

فرزدان ابوطالب

نوشته ابو العسج علی بن الحسین اصفهانی

ترجمہ جواد فاضل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

احمد بن عیسی

ابوالفرج اصفهانی «نویسنده کتاب بی گوید:

احمد پسر عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیا السلام از گروهی
به شمار می رود که دولت بنی عباس از ترمین تجاوز پنهان شده بود و در همان
پنهانی زندگانی را بگذرد گفته بود:

کینه اش ابو عبدالله بود.

مادرش عاتکه دختر فضل بن عبدالرحمن و از نسل حارث بن

عبدالمطلب بود مردی فاضل و عالم بود.

در میان خانواده اش یعنی سادات بنی طالب بر همه تقدیم داشت

به فضل و دانش مشهور بود.

وی از روایات احادیث شمرده می شود.

او خود حدیث می‌نوشت و گروهی از علما مانند عمرو و حسین بن
 علوان محمد بن منصور راوی از او حدیث می‌نوشتند

•*•

ابو عبدالله احمد بن عیسی پیش از خلافت جعفر متوکل به
 گوشه‌ی پنهانی خزیده بود ولی چون در عهد جعفر در همان استتار
 جهان را وداع گفت ما نام او را در ردیف فجایع عهد متوکل یاد
 کرده‌ایم

•*•

در این کتاب آنجا که از عهد مهدی سخن به میان آوردیم کبری
 از صباح زعفرانی و ابن علقمی صیرفی نیز به میان آمد که پس از مرگ عیسی
 ابن زید پسرانش را به قهر مهدی عباسی آوردند و مهدی نسبت به
 فرزندان عیسی بن زید محبت بسیار روا داشت و آنان را در کاخ مخصوص
 خود جاداد و فرزندان عیسی در کاخ سلطنتی مهدی تا زمان هارون الرشید
 بسر بردند و پس از مرگ هارون رسوای امین احمد بن عیسی بن زید از قهر
 سلطنتی گریخت و ناپیداشد.

محمد بن اسماعیل می‌گوید:

به هارون الرشید گزارش می‌رساند که احمد بن عیسی و قاسم بن علی
 «او هم از سادات حسینی بوده در حجاز بر ضد او دست به اقدامات انقلابی
 زد مانند»

هارون دستور داد این دو سید حسینی را به بغداد اعزام
داشتند .

وقتی احمد و قاسم به تاج خلافت باریافتند هارون دستور که این دو
نفر را به زندان ببرند .

زندانیان احمد و قاسم وزیر اعظم فضل بن ربیع بود

احمد و قاسم در خانه فضل با آسودگی بسر میبردند .

آنجا برایشان صورت زندان نداشت

یکی از پیروان مذهب زیدیه دو طرف پراز پالوده برایشان

اعدا کرد

یکی از این دو طرف با حشیش آمیخته بود .

احمد و قاسم میدانستند که کدامیک از این پالوده ها حشیش دارد .

همان را به نگهبان خود تعارف کردند

نگهبان بی خبر از توطئه آن پالوده را خورد و پس از چند دقیقه

کمیج شد و بر جای خود فرو غلطید .

احمد و قاسم از فرصت استفاده کردند و گریختند .

این روایت نقلی است .

ولی ابراهیم بن رباح می گوید:

احمد بن عیسی یک روز برای فضای حاجت از اتاق خود بدر آمد .

دیدن نگهبانانش خوابیده اند .

پرت کرد.

کوزه با صدای ناهنجاری شکست اما نگهبانان بیدار نشدند.

به اتاق خودشان برگشت و به قاسم گفت:

- نگهبانان خوابند. فرصت خوبی برای فرار بدست ما آمده است.

قاسم گفت:

- وای بر تو. هرگز به خیال فرار نباش مگر نمی بینی که ما در اینجا به آسودگی زندگی می کنیم. مادر حقیقت زندانی نیستیم چون زندگی ما بدخواه است.



عیسی گفت:

- من که از تصمیم خود باز نمی گردم.

من فرار می کنم اگر تو نمی خواهی همین جا بمان اما اگر بمانی بیانی بهتر است چون اقداماتی خواهم کرد که برای تو خوش آیند خواهد بود و این راهم بدان که اگر من بگریزم تو بمانی دیگر روی خوشی را نخواهی دید و حتی بعید نیست که حیات تو نیز به خطر افتد.

احمد بن عیسی - یگر در ناک نکرده.

از اتاق بدر آمد. بار دیگر کوزه ای را برداشت و به حیاط انداخت.

چون این سر و صداهم نگهبانان خوابیده را از خواب برنیانگیخت فصر
فضل بن ربیع را ترك گفت.

قاسم هم از دنبالش فرار کرد.

وقتی از توقفگاهشان دور شدند با هم وعده گذاشتند که
در محلی یکدیگر به بینند و آنکاه هر کدام به سمتی روی آوردند و از هم
دور شدند.

احمد بن عیسی همچنان می گریخت. در عرض راه با یکی از غلامان
فضل بن ربیع برخورد کرد.

آن غلام آمد جلوی او را بگیرد احمد بر سرش فریاد کشید و دوشنام
زشتی بوی داد.

غلام که این شهامت را از احمد دید گمان کرد که بدستور هارون
آزادش کرده اند.

دیگر تعرضی نکرد و بك سر به قصر فضل بن ربیع آنجا که احمد و
قاسم محبوس بودند رفت.

نگهبانان قصر همچنان خوابیده بودند.

غلام آنان را بیدار کرد و ماجرا را برایشان باز گفت.

سراسیمه در جستجوی این دو زندانی به کوچه و محله‌ها
افتادند اما دیگر دیر شده بود. از احمد و قاسم نشانی بدستان
نیامد.

احمد از قصر فضل دوان دوان بہ خانہ محمد بن ابراہیم آمد . وی
 پسر ابراہیم بن محمد عباسی معروف بہ امام بود کہ در فجر تہمت بنی عباس
 بنام او بیعت می گرفتند .

– برو . بگو . احمد بن عیسی بر در خانہ ایستادہ است .
 غلام رفت و این پیام را بہ محمد عرض کرد .
 محمد گفت :

– وای بر تو . کسی او را دیدہ ؟
 – نہ .

– بگو بیاید تو .

احمد بن عیسی بر محمد بن ابراہیم در آمد و سلام کرد .
 محمد گفت :

– در رکھای تو خون من میدود . بپرهیز کہ خون من این جریان
 بر خاک نریزد .

و بعد دستور داد کہ او را پنهان کنند .

~~*

احمد بن عیسی چندی در بغداد پنهان بود .

هارون الرشید وقتی از فرارش آگاہ شد دریافت کہ او در بغداد
 پسر میبرد .

دستور داده همه جا دید. بان بگذارند و هر خانه‌ای که صاحبش به
تشیع متهم است بامنتهای دقت تفتیش کنند.
همینا نتوانست احمد را به چنگ بیاورد.

احمد در خانه‌ی محمد بن ابراهیم همچنان پنهان بود تا این سر و صدا
آرام گرفت بعد از آنجا به بصره رفت .

•••••

در پیرامون فرار احمد بن عیسی از بغداد به بصره سخن باختلاف
گفته شد.

وما از ترس تطویل دلام به تندی از گفته‌های روایت نمی‌پردازیم و
آنچه را به حقیقت نزدیک تراست یاد می‌کنیم.
روایت نوقلی در میان این روایات بیوس جلوه می‌دهد، و ما بر روایت
نوقلی اکتفا داریم.

نوقلی می‌گوید:

— محمد بن ابراهیم پسری داشت که بسیار به شکار میرفت . شکار
را دوست میداشت.

روزی که میخواست این پسر به شکار برود محمد دست احمد را
گرفت بدست او سپرد و قسمش داد که ویرا در سلاک غلامان خود بهمراه
برد و از او سخنی نپرسد تا به مدائن برسند . یک فرسنگ دور از مدائن
رهایش کنند . تا او بوسیله قایق از دجله بسمت بصره حرکت کند .

آنوقت خودش باز گردد.

پسر محمد هم فرمان پدر را اطاعت کرد و بدین ترتیب احمد بن عیسی را از بغداد به بصره اعزام کرد.

به حکایت هارون بن محمد بازمی گردیم.

چنین گفت:

هارو الرشید که شب و روز در جستجوی احمد بن عیسی تلاش می کرد به فکر حیلۀ ای افتاد.

مردی را که یحیی بن خالد نامیده میشد ولی به لقب «ابن الکرویه» معروف بود طلبید و گفت:

- من ترا بر اراضی خالصه کوفه حکومت دادم. به آنجا عزیمت کن و خویشتن را به مردم آن سامان یک تن شیعی المذهب معرفی کن. تاملتوانی میان مردم شیعه به نیکوکاری و دهش تظاهر کن و بدین ترتیب از احمد بن عیسی سراغی بگیری.

«ابن الکرویه» فرمان هارون الرشید در اراضی خالصه کوفه همچون حاتم طائی سفره‌ی کرم‌پهن کرده و بدریغ میان مردم شیعه سیم وزر میریخت و هرگز نام احمد بن عیسی را بزبان نمی آورد تا خود مردم بسخن آمدند و گفتند:

- در میان ما مردم شیعی المذهب زندگی می کند که اسمش

ابوغسان خزاعی است ، او چنین وچنان است .

ابن الکرویه بنا خونسردی این تعریفها را کوش می کرد و

اصلا خود را به آن راه نمیبرد که ابوغان را یشتاسد .

وقتی این تعریفها تکرار شد ابن الکرویه گفت :

« این مرد کجاست ، من اشتیاق دارم از نزدیک ببینمش .

گفتند :

« او با احمد بن عیسی در بصره زندگی میکند .

« ابن الکرویه » که در کار خود یک قدم جلو رفته بود محرمانه

این اکتشاف را بهارون گزارش داد .

هارون الرشید او را ببغداد فراخواند و از بغداد با همین نقشه‌ی

سیاسی بصره اعزامش داشت .

« ابن الکرویه » در بصره هم متصدی املاک خالصه بود .

• سیاست او در بصره هم نظیر سیاستش در کوفه بود .

هم دهش و بخشش و همان بیرز و بیاش

احمد بن عیسی در بصره با مردی از اصحاب یحیی بن عبدالله که

حاضر نام داشت همدم بود .

این حاضر او را مدام جایجا میکرد .

از گوشه‌ای بگوشه‌ی دیگرش میبرد تا کسی نتواند سراغ او را

بگیرد .

تا سرانجام احمد را بخانه‌ای برد که معروف به «دارعاقبت» بود.

این خانه در موضعی موسوم به «عتیک» قرار داشت.

حاضر احمد بن عیسی را در آن خانه همچون گنجی پنهان

کرده بود.

به هیچ‌کس نشانش نمیداد.

وی می‌گفت:

– در این خانه مردی زندگی می‌کند که از دست طلبکارش

گم یخته است.

بزییدن عینیه حدیث می‌آید.

– حاضر به مردم بصره می‌گفت من مقروضم بمن قرض بدهید تا

دین خود را ادا کنم.

مردم جواب میدادند:

– تو چنان زندگی می‌کنی که قوای دولتی اگر بخواهند ترا

دستگیر کنند نمیتوانند ما از یک چنین آدم چه جوری طلب خود را

وصول کنیم.

•*•

ابن‌الکوردیه در بصره مثل ریک بیابان پول خرج میکرد.

در حضور او نامی از «حاضر» برده شد. و گفته شد احمد بن عیسی

باوست

اما او خون سردانه باینسختن گوش میداد ، هرگز تظاهر نمیکرد
که نام احمد بن عیسی برای او مهمترین نام هاست :

این صحبت ها در محضر او تکرار میشد و او مطلقاً تغافل میکرد .
تا یک روز گفت :

— آیا من می توانیم احمد بن عیسی را ببینم ، خیلی باین دیدار

مشتاقم .

جواب دادند :

— چنین ملاقات مقدور نیست .

ابن لکرویه گفت :

— بسیار خوب ، پس این پولها بپسندید و بحضورش تقدیم دارید و
باو بگوئید اگر من میتوانستم مالیات تمام املاک خالصه را یکجا
بوی پیشکش میکردم .

آن پول هارا برای حاضرین بوندند حاضر قبول کرد .

ابن لکرویه از نومدنی کزاف برایش فرستاد و این بخشش

را تکرار کرد ، تا آنجا که بوی اطمینان یافتند .

«ابن لکرویه» باز هم فرصتی گرفت و گفت :

— آیا این شیخ «یعنی حاضر» ما را بقدوم خود سرافراز نمی کنند .

مردم شیهه گفتند :

— نه ، او باینجا نخواهد آمد .

— غمی نیست ، ما بحضورش میرویم . برای من اجازه بگیریید

که بدیدارش بروم .

مردم شیعی المذهب بصره که میان حاضر و ابن الکرديه ، واسط بودند این جریان را بعرض حاضر رسانیدند .
گفت :

– نه ، باین مرد راه ندهید بیاید اینجا این مرد حيله گراست .
مردم ساده دل قسم خوردند که او حيله گریز است بلکه شیعه است .

سرانجام باصرار و الحاح حاضر راضا ساختند که با ابن الکرديه ملاقات کند .

در این هنگام حاضر با احمد بن عیسی گفت :

– پس تو کناره بگیر . بقالان موضوع جا عوض کن که اگر
احیاناً من ببند افتادم .

ابن الکرديه با احمد بن حارث هلالی محرمانه خبر داد که ما
امشب با گمشده‌ی خود در خانه‌ی خودمان وعده‌ی دیدار داریم .
تکذاب فرصت از دست برود .

احمد بن حارث هلالی در آنوقت والی بصره بود .
حاضر بنا بوعده‌ای که داده بود در خانه‌ی ابن الکرديه حضور
یافت .

اما هنوز برجای خود ننشسته غلام حاضر با گروهی از سر بازان
مسلح به آن خانه هجوم آوردند و حاضر را دستگیر ساختند .

حاضر در این کشمکش به این لکرو دیکه گفت :
 - وای بر تو ، اسم خدا را بر زبان آورده ای تا مرا بجنک دشمن

بسیاری ؟

فرییم داده ای ؟

این لکرو به که همچنان سیخو است تظاهر کند گفت :
 - نه ، من گناه ندارم ، جاسوس فرماندار از وجود تو در اینجا آگاه
 شده که برای دستگیری تو قوای مسلح خود را فرستاده است .

حاضر را بکاخ حکومت بردند :

احمدین حارث دستور داد حاضر را بزندان برند .

فرمای آن شب احمدین حارث او را بحضور طلبید .

حاضر رویش را بفرماندار بصره کرد و گفت :

- از خدا بترس ، خونم بریز زیرا من جنایتی که مستوجب اعدام
 باشد مرتکب نشده ام ، نه کسی را کشته ام ، نه زان را بروی کاروانیان
 بسته ام .

احمدین حارث می گوید :

- وقتی چشمم به حضرافتاد حیرت کردم چون او بارها به دار-
 الاماره آمده بود و با من صحبت میداشت و از طلبکارانش شکایت میداشت
 که او را تعقیب می کنند و او بخاطر اینکه گردباننش بجنک طلبکاران نیفتد
 خودش را پوشیده میدارد .

احمدین حارث می گوید :

وقتی او را بحضورم آوردند منکر می‌کردم دست استغاثه بدامنم خواهد زد و از من بخشش خواهد خواست اما اوفقظ یتک نگاه بمن اذناخت و بعد رویش را برگردانید.

اساساً از من توفعی بزبان نیاورد.

انکار که تا کنون مرا ندیده و با من آشنائی ندارد.

احمد بن حارث به حاضر گفت:

— امیرالمومنین نسبت بشما عقیده‌ی ناروانی ندارد. من شمارا

یسوی او اعزاز خواهم داشت.

ی‌دین ترتیب حاضر را بپیدا و اعزاز داشت.

هارون الرشید اینوقت در «شما» بسر می‌برد.

حاضر را با مردی که «حازمی» نامیده می‌شد و از نسل عبدالله بن

حازم بود باهم بحضور خلیفه بردند.

این حازمی در بغداد بوسیله‌ی حاضر با احمد بن عباس بیعت کرده

بود و به عقیده‌ی انقلابی مشهور بود.

هارون الرشید ابتدا رویش را بسوی حازمی برگردانید و

گفت:

— از خراسان بیایند کثورتی تا اینجا را آشفته سازی،

تو آمدی که برضد من از مردم بیعت بگیری.

حازمی جواب داد:

«هرگز چنین نکرده‌ام یا امیرالمومنین!»

هارون برآشفته:

«بخدا تو بر خلاف مصالح دولت من قدم بر میداری و اینهم بیعت من است که هنوز هر کردن تست؛ بخدا پس از من با هیچکس بیعت نخواهی کرد.»

و بعد دستور داد نطع (سفره‌ی چرمی) را گستر دهند و او را بر آن سفره خوابانند و در حضور هارون سر از تنش برداشند.

هارون رویش را از کشته‌ی حازمی بسوی حاضر بر گردانید و

گفت:

«آهای، تو با یحیی بن عبدالله همراه و همگام بوده‌ئی، دستگیرت کردم و از خونت گذشتم و امانت دادم.»

اکنون با احمد بن عیسی همدم شده‌ئی. او را شهر بشهر میگردانی از این خانه به آن خانه کرده‌ش میدهی و برضد من اقدام میکنی، تو همچون گربه‌ای که بچه‌های خود را بدنجان میگیرد و از اینجا به آنجا می‌رود. ایضا احمد بن عیسی را هم برداشته‌ای و چرا عوض میکنی بخدا اگر او را باینجا نیاوردی و بمن تسلیمش نکنی تو را خواهم کشت.

حاضر گفت:

«آنچه بمرض تو رسیده یا امیرالمومنین درست نیست.»

- کفتم بخدا اگر او را بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد.

حاضر گفت :

- اگر چنین کنی من در پیشگاه الهی کربانت را خواهم گرفت

و با تو منخاصمه خواهم کرد.

هارون تکرار کرد:

- اگر احمد بن عیسی را بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد.

من پسر مهدی نیستم اگر دست از تو بردارم.

حاضر جواب داد:

- بخدا اگر احمد بن عیسی زیر پایهایم باشد پای خود را از رویش

بر نخواهم داشت تا دست تو باو برسد، من پسر رسول الله را بتو بسپارم تا

زیر شمشیرش بخوابانی هرگز چنین نخواهم کرد. هر چه از دست بر-

میآید اقدام کن.

هارون به هرثمة بن اعین فرمان داد گردن حاضر را هم بزند.

این روایت نوفلی است.

روایت صحیح همانست که ما ذکر کرده ایم.

این حاضر بدست مهدی عباسی کشته شد زیرا مهدی از وی عیسی

ابن زید را خواسته بود و او از تسلیمش امتناع کرده بود.

اینکه در اینجا روایت نوفلی را آورده ایم چواستیم تمام روایاتی

که ایراد کرده اند در این کتاب ذکر کنیم.

یونس بن مرزوق چنین روایت کرده است:

مردی بصاحب برید (متصدی پست) در اصفهان گزارش داد که احمد بن عیسی و حاضر در بصره بسر میبردند و با یکی از دهات اهواز آمد و رفت میکنند.

صاحب برید این گزارش را برای هارون الرشید فرستاد.

هارون با فرمان داد که امرو احمد را از بصره بیعدها بفرستد. و بعد با والساح که والی بحرین بود و خالد بن ازهر والی اهواز و خالد بن طرشت که در بلوچستان صاحب برید بود دستور داد که در انجام این فرمان بصاحب برید اصفهان کمک کنند.

و همچنان سی هزار دینار سکه طلا در اختیار صاحب برید اصفهان گذاشت که در راه اقدامات خود خرج کند.

صاحب برید از اصفهان با اهواز آمد و در آنجا با کسی که خبر احمد بن عیسی را بوی گزارش داده بود تماس گرفت.

او مردی بربری بود که عیسی را از زدی نامیده میشد.

این عیسی را از زدی از اصحاب احمد بن عیسی بود و در عین حال باو

خیانت میکرد.

صاحب برید در اهواز خود را مردی معرفی کرد، بود که در

چستجوی زنداقه است.

عیسی را از زدی در حضور احمد بن عیسی زبان بتمجید و تعریف

صاحب برید آگشود و گفت :

– این مرد از شیعه‌ی تست .

احمد بن عیسی قم‌ی خورده و اجازت داد که او را به محفلش
راه دهند .

صاحب برید به محفل احمد بن عیسی راه یافت در این هنگام ادریس بن
عبدالله و مردیکه روزگاری منشی ابراهیم بن عبدالله بود در آن محفل
حضور داشتند .

صاحب برید ابتدا دست احمد بن عیسی و بعد دست یونس بن عبدالله
را بوسید و در کنارشان نشست .

صاحب برید بدینوسیله یا احمد بن عیسی آشنا شد و برایش هدیه-
های فراوان میفرستاد حتی دو کنیز زیبا هم بخدمت احمد و ادریس
هدیه کرد .

احمد بن عیسی و ادریس بن عبدالله نسبت باین مرد اعتماد کردند
عوتش را پذیرفتند، بر سر سفره‌اش نشستند . از خوردنی و نوشیدنی‌هایش
خوردند و نوشیدند .

وقتی صاحب برید اطمینان یافت که این دو صید وحشی را رام
کرد گفت :

– اهواز جای خوبی نیست ، این دهکده که اکنون جای ماست
جای ننگ و ناراحتی است . بامن بیایید تا شمارا بمصر و آفریقا ببرم ، در
آنجا مردم از من سخن می‌شنوند و دعوت مرا می‌پذیرند .

یونس و احمد گفتند.

- بچه وسیله ما را بمصر خواهی برد.

از کدام راه؟

- شما را از راه دجله بواسطه می‌رسانم و بعد راه کوفه به پیش
میگیریم، و بعد از راه فرات بشام سفر می‌کنیم و از آنجا دروازه‌های مصر
بروی ما باز است.

یونس بن عبدالله و احمد بن عیسی این نقشه را بستیدند و همراه
صاحب‌برید در قایق نشستند.

در این هنگام صاحب‌برید گروهی از افراد مسلح ابوالساح (والی
بحرین) را بنام راهنمایان همراه خود برداشت و با هم برآه افتادند.
وقتی بواسطه نزدیک شدند صاحب‌برید گفت.

- شما اینجا بمانید تا من بواسطه بروم و پاره‌ای از نیازمندیهای
سفر را در آن شهر تهیه بکنم زیرا ما درین سفر دور و درازیم و لوازم
دیگر احتیاج خواهیم داشت.

صاحب‌برید خود با آن مرد بربری که عیسی را او زدی نامیده
میشد باهم در زورق‌های سریع السیر است سوار شدند و محرمانه با افراد
مسلح بحرین سفارش کردند که نگذارند این دو مرد از ماجرای آگاه
شوند.

و بعد خود بسوی واسط زورق روانیدند.

نگهبانان این دو مرد علوی که بنام راهنما و بدرفای راه
همراهشان بودند بدنبال صاحب یرید آهسته آهسته بسوی واسط
میرفتند .

ناگهان درمیان راه با گروهی از مأمورین امنیت برخوردند.
مأمورین امنیت جلوی این کاروان را که بسوی واسط میرفت
گرفتند.

چنین گفتند .

— جلوی ما را نگیرند ، ما از افراد ابوالساج والی بحرین هستیم
و برای مأموریت مهمی اکنون به واسط میرویم .

احمدیونس و اصحابشان این سخن را شنیدند و به حقیقت این
توطئه پی بردند .

این قوم که از اهواز تا این جا در خواب عقلت بسر میبردند یکباره
بیدار شدند و به فکر فرار افتادند .

احمد بن عیسی به نگهبانان گفت :

— اکنون وقت تعازر رسیده است ، باید وضو بسازیم تا نماز بگذاریم .
ما را پیاده کنید نگهبانان که هنوز خیال می کردند اسیرانشان از جریان امر
بی خبرند با خیال راحت در زورق آرمیدند .

قایق رانان بسوی ساحل پارو زدند و در گوشه ای نخلستان انگور

انداختند .

احمد بن عیسی و یونس بن عبدالله با اسحایشان از قایق بدر آمدند
و بنام قضای حاجت و تجدید وضو در لای نخلها از چشم نگهبانان
ناپدید شدند.

وقتی که به انتهای نخلستان رسیدند کفشها را از پاها بدر آوردند
و پابفرار گذاشتند.

ساعتی گذشت و نماز گذاران به قایق باز نگشتند. ساعت دیگر و
ساعتها سپری شد.

در این هنگام نگهبانان کنار همان نخلستان از قایقها پیاده شدند
و اینجا و آنجا در جستجوی کم شده‌های خود افتادند اما با همه تلاش و تقلا
که در طلبشان بکار بردند نتوانستند پیدایشان کنند.
دلشکسته و نومید به قایق خود باز گشتند و راه واسط به
پیش گرفتند.

وقتی به واسط رسیدند دیدند صاحب یرید چشم بر راه احمد بن عیسی
یونس بن عبدالله نشسته و گزارش قضیه را به هارون الرشید نوشته و از
طرف هارون هم سی نفر مرد مسلح به واسط آمده‌اند تا یونس و احمد را
تحت الحفظ به بغداد ببرند.

صاحب یرید در یک چنین تدارک و تهیه ناگهان دریافت که احمد بن

عیسی و یونس بن عبدالله از دستش بدر رفتند.

صاحب فریاد کشید:

– ته . بخدا شما راست نمی گوئید ، شما رشوه گرفته اید ، شما جنایت کرده اید.

و بعد نگهبانان بحرینی را به بغداد بردو آنان را در حضور هارون خیانت کار و رشوه خوار عرضه داشت.

هارون که سخت از این واقعه خشمناک بود دستور داد این نگهبانان را به سختی تازیانه زدند و بعد در محبس ناراحتی که به «مطابق» معروف است بازداشت کردند. هارون الرشید بخاطر همین حادثه روزگاری در اذربایجان ابوالساج والی بحرین خشمناک بود ، و حتی تصمیم گرفت ابوالساج را به قتل رساند چون چنین گمان کرده بود که ابوالساج در ماجرای فرار یونس و احمد دخالت داشته است.

بالاخره برادر او از ابوالساج شفاعت کرد و او هم از گناهش چشم پوشید.



احمد بن عیسی و یونس بن عبدالله با اصحاب خود از آن نخلستان ساحلی به بصره رفتند و در همانجا اقامت گزیدند.

به سال دویست و چهل و هفت هجرت احمد بن عیسی حسینی در بصره چشم از جهان فرو بست.

علی بن احمد می گوید:

– پدرم در شب بیست و سوم ماه رمضان سال دویست و چهل و هفت از

دنیا رفت.

محمد بن منصور می گوید:

– باری از احمد بن عیسی پرسیدم:

– چند سال داری.

در جوابم گفت:

– من در دووم محرم سال صد و پنجاه و هفت بدنیآ آمده‌ام.

و با این حساب احمد بن عیسی در نود سالگی جهان را ترک

گفت *

عبدالله بن موسی

عبدالله پسر موسی و موسی پسر عبدالله بن حسن هثنی است

که ذکرش در فصل‌های گذشته گذشت. از سادات بنی‌حسن بود.

مادرش ام سلمه دختر محمد بن طلحه و نواده‌ی عبدالرحمن بن

ابی بکر بود

عبدالله بن موسی در عهد مأمون متواری و پوشیده بسر میبرد

مأمون پس از رحلت امام علی بن موسی الرضا به عبدالله بن موسی

نامه‌ای فرستاد و او را بدوستی و معاشرت دعوت کرد، و در همین نامه

چنین نگاشت.

... از آنچه گذشته می گذرم و کسان ترا هم می بخشم، ترا

بر جای ابوالحسن علی‌الرضا می‌نشانم و برای تو از مردم بیعت
می‌ستانم.

مأمون در نامه‌ی خود از این سخن‌ها بسیار نوشت ولی عبدالله بن
موسی در جواب او طی نامه‌ی میسوطی نوشت:

«... دیگر مرا بچه‌چیز خواهی فریفت.

آیا بهمان بساط دعوت‌م می‌کنی که ابوالحسن صلوات‌الله‌علیه‌را
بر آن بانگ‌ور زهر آلوده‌سموم ساخته‌ای؟

من ترا اجابت نخواهم کرد ولی خدا خیداند این امتناع من
مبتنی بر ترس من از مرگ نیست، من نه از مرگ می‌ترسم و نه مرگ را گریه
میشمارم، بلکه برای خود جائز نمی‌شمارم که چنگال‌ترا به گریبان
جان‌خود بند کنم.

اگر این عمل برای من جائز بود بسوی تو عزیمت می‌کردم تا
مرا از این دنیا تیره و نامطلوب خلاص‌سازی و شرزندی‌گانی‌را از سر
من بکنی.

•*•

در همین نامه به مأمون مینویسد:

گرفتم که دامن‌شما از خون‌مایاک است و پدران تو چنگ و دندان
به‌جان‌ما فرو نبرده‌اند؛ و حق حقیق‌ما را تر بوده‌اند و ما از پدران تو بی
جهت بر حذر بوده‌ایم و تو که با حیل‌های لطیف خویش مهر‌ما را آشکار

میسازد و کینه‌ی ما را پنهان میداری و يك يك از مردان پاکدامن ما را بخویش میخوانی و از میان برشان میداری در این دعوت هدف ناستوده‌ای نداری ولی من نمی‌توانم دعوت ترا بپذیرم زیرا مردی هستم که جهاد را دوست میدارم.

در این دنیا هر کس آرزویی در دل می‌پروراند و بپوای آرزوی خویش تلاش می‌کند و من هم بنوبت خود آرزویی دارم - آرزوی من اینست که شمشیر را برهنه کنم و ستانم را آماده‌سازم و اسبم را بر او ریدارم و به جهاد بشتابم.

من نمیدانم که در میان دشمنان اسلام کدام دشمن از همه مخوف تر و خطرناک تر و فاش واجب تر است.
به قرآن کریم رجوع کردیم. این آیت شریفه به چشم و دلم فرورفت

يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلوونكم من الكفار وليجدوا فيكم عتقه

آن دسته از کفار که به شما نزدیک ترند برای مقاتله شایسته ترند و باید از شما خشونت و سختی به بینند.

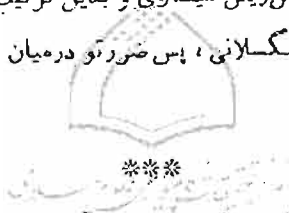
باز هم نمیدانستم که در پیرامون ما کفار کدامند.

قرآن شریفه این مسئله را نیز برایم حل کرده است.

لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ولو كان آباؤهم أو اخوانهم أو عشيرتهم

آنانکه دشمنان خدا را هر چند پدران و پسران و خویشاوندان
باشند دوست بدارید هرگز بخدا ایمان نیاورده‌اند
در این معنی به فکر فرو رفته‌ام و ترا در میان دشمنان اسلام از همه
زیان بخش‌تر و عنودتر یافته‌ام:

زیرا کفار از دین اسلام بدر رفته‌اند و کفر خویش را آشکار ساخته‌اند
و مسلمانان نیز این حقیقت را آشکارا دیده‌اند و از آنان بر حذر شده‌اند و
بر ضدشان به دفاع و جهاد پرداخته‌اند ولی تو کافر فطرت همچنان با کفر
خویش چهره‌ی مسلمان بخود گرفته‌ای و بنام یگ مسلمان ریسمان
اسلام را نخ نخ و ریش ریش می‌سازی و بدین ترتیب می‌کوشی که این
ریسمان را از میان بگسلانی، پس ضررتو در میان اعداء اسلام از همه
افزون‌تر است



این نامه نامه‌ای طولانیست و ما آن را در «کتاب کبیر» خود
نقل کرده‌ایم.

عبدالله بن علوی از قول پدرش روایت می‌کند.
عبدالله بن موسی در عهد مأمون پنهان زندگی می‌کرد، مأمون
برای وی نامه‌ای که متضمن امان بود فرستاد.
مأمون علاوه بر امان نامه وعده داده بود که همچون امام علی الرضا

به ولایت عهد خویش منصرفش کند و گفته بود:

گمان نمی‌کنم با این فداکاری که در حق رضا کرده‌ام در میان آل
ابی طالب کسی از من وحشت بدارد و مرا امین نشمارد:

عبدالله بن موسی پاسخ اورا چنین داد:

•*•

نامه‌ی تو بمن رسید . دریافتم که چه می‌گوئی و چه

هدف داری .

تو همچون صیادی گمین گرفته‌ای و مرا مانند صیدی صحرائی

فریب میدهی.

تو چله‌ها میورزی و هدف تو اینست که خون من بر خاک

بیفشانی .

من از این دانه که بردام من می‌افشانی حیرت دارم . میخواهی

مرا به ولایت عهد خویش برگزینی و گمان می‌کنی از آنچه در حق رضا

کرده‌ای خبر ندارم.

تو درباره‌ی من چه گمان برده‌ای!

گمان تو اینست که من به تخت و تاج تو رغبتی دارم؟

آدم سلطنت ؟ این سلطنت که شادابی و جلالتش ترا مست

کرده است؟

بخدا اگر زنده به آتش شعله‌ور فرو افتم بر من گواراتر و

آسان تر می آید که بر مسلمانان حکومت کنیم و يك لقمه نان یا يك جرعه آب به حرام بنوشم هر چند که از کرسنگی و تشنگی برادر مریک باشم.

شاید گمان تو این باشد که من هم هوس انگور زهر آلود کرده ام.

همان انگور مسموم که به دهان علی بن موسی الرضا گذاشته ای.

یا گمان کرده ای که من از زحمت تنهایی و استتار بجان آمده ام.

اگر گمان تو اینست بخدا درست گمان کرده ای من از این زندگی به تنگ آمده ام و دنیا را در این بیغوله که جایگاه من است تیره و تاری می بینم.

افسوس که دین من بر من حلال نمیشمارد و گرنه دست بدست تومی دادم تا هم خود به آرزوی خویش برسی و هم مرا از شر زندگانی خلاص کنی اما چکنم که خداوند متعال خود کشی را حرام فرموده و اقدام بقصر ربرای من جائز نیست.

ایکاش تو میتوانستی بی آنکه من بخواهم و بدانم به زندگانیم پایان بخشی تا هم بدر گاه خدا مقتولی مظلوم شمرده شوم و از رنج دنیا آسوده گردم.

تو بدان که من برای جان خویش در جستجوی نجاتم . نجاتی که
جان مرا از عذاب آخرت نجات دهد.

من در میان وسائلی که مایه‌ی نجات ماست جستجو کرده‌ام و هیچ
وسیله را مصمّن تر و مطلوب تر از جهاد نیافته‌ام.
من در قرآن کریم جهاد با تو را شایسته‌ترین جهادها
شناختم .

تو دشمن اسلام و عداوت نمود مسلمانان هستی

تو بدین اسلام و ملت مسلمانان خیانت می‌کنی.

تو کفر خویش را پنهان و اسلام خویش را آشکار میداری.

تو مردم بی‌گناه را به تهمت‌های بی‌اساس خون‌میریزی .

تو مال خدا را بر خلاف شرع گرفتی و بر خلاف شرع خرجش

می‌کنی .

تو آشکارا می‌گساری می‌کنی و مال ملت را به مطرب‌ها و مستخره‌ها

می‌بخشی تو مسلمانان را از حقوق حقه‌شان باز میداری.

تو به اسلام حيله ميورزي . تو به نفع اهل شرك و بت پرستان

حکومت می‌کنی:

تو با حيله‌ها و نیرنگ‌ها بر حدود اسلام سلطنت میرانی.

تو با خدا و رسول خدا راه خلاف و نفاق می‌بینایی.

تو با اسلام و مسلمانان هم‌چون دشمنان خونخوار می‌جنگی.

اگر اجل مهلت دهد و یاران خدا دست برادری بدست من دهند
جان خود را در راه جهاد ، جهاد با تو ، خواهم باخت و بر سر این سودا
جان شیرین خواهم گذاشت و اگر نوبت من فرارسد تو پس از من شریعت
مرک بتوشی مسلم است کیفر کردار خویش را در آن سرای دریافت
خواهی داشت.

من نمی گویم که بر تو ای دشمن اسلام و ای دشمن مسلمانان تا کجا
کینه و عداوت دارم.

خدا میداند و انائی اوبه تنهایی کافیت والسلام

عبدالله بن موسی همچنان متواری و مستوری بود تا عهد جعفر متوکل
از جهان دیده بریست.

سلیمان زینبی می گوید:

چهارده روز از مرگ عبدالله بن موسی می گذشت که صبح گاهی
این خبر را بعرض متوکل رسانیدند ، بعلاوه خبر رحلت احمد بن عیسی
نیز باورسید.

وی سخت خوشنود شد زیرا از این دو نفر میترسید.

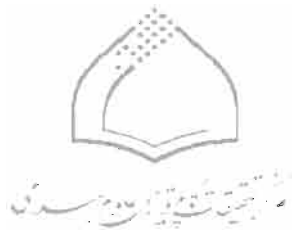
او میدانست که ملت شیعه ی زیدیه نسبت به این دو شخصیت علوی تا
چه اندازه مطیع و مؤمن هستید.

متوکل از این نگران بود که مبادیک تن از این دو نفر برضد او فد
علم کنند و اساس سلطنت او را فروریزند.

وقتی خبر مرگشان را شنیدند کسی به راحتی کشید اما هفته‌ای چند
از این حوادث بیش نگذشته بود که خود او در آن شب تاریخی بدست غلامان
ترکش به قتل رسید

•*•

عبدالله بن موسی از صنعت شعر هم سر رشته‌ای داشت.
اسماعیل بن یعقوب از اشعار وی قطعه‌ای انشاد کرده‌است.



عهد منتصر

محمد منتصر پسر جعفر متوکل در دوران کوتاه خلافت خود خویش
خویش را از دوستان آل رسول الله نشان میداد و با پدرش که دشمن اهل
بیت بود در کارهایش مخالفت می کرد.

بنابر این در عهد ایزدچهره از آل ابی طالب تا آنجا که ما خیر داریم
نه گذشته شدونه به حبس و تبعید رفت

والله اعلم

محمد منتصر پسر جعفر متوکل

عهد مستعین

یعقوب بن عمر

در ایام مستعین عباسی ابوالحسین یعقوب بن عمر بن الحسین برضد
دستگاه خلافت قیام کرد .

کنیه اش را ابوالحسین نیز نوشته اند او از نسل زید بن علی بن الحسین
علیهما السلام بود.

مادرش ام الحسن نامیده میشد و نسبت به عبدالله بن جعفر بن
ابی طالب میرسانید.

ابوالحسین یعقوب بن عمر یکبار در عهد جعفر متوکل قیام
کرده بود.

وی در خراسان انقلابی برپا ساخته بود اما عبدالله بن طاهر والی
خراسان او را دستگیر کرد و دستور متوکل تحریر عمر بن فرج زنجی
که حاکم مدینه بود داد.

عمررخجی که مردی فرومایه بود نسبت به یحیی بن عمر سخنان ناهنجاری گفت .

یحیی این خشونت را با شنام جواب داد.

عمررخجی ماجرا را به متوکل گزارش داد و ضمناً از دست یحیی شکایت کرد .

متوکل فرمان داد که یحیی را به ضربه باچوب بکوبند و بعد در بغداد به زندانش بیاورند.

زندانی یحیی همان «مطبق» معروف بود که خلفای بنی عباس زندانیان خود را در آنجا بازداشت می کردند.

اما در آنجا بیش از روزی بسر نبرد که فرمان متوکل عوض شد .

امر رسید که یحیی بن عمر را به خانه ی فتح بن خاقان ببرند و در آنجا حبس کنند.

چندی در آنجا محبوس بود تا اینکه آزادش ساختند.

او پس از آزادی به کوفه آمد و در آنجا جداً دعوت خود را آشکار ساخت مرام یحیی بن عمر حسینی این بود که ملت اسلام يك تن از آل محمد را به خلافت انتخاب کنند با این قید که خلیفه از حدود عدالت و حسن سیرت تجاوز نکند.

این مرام یحیی بن عمر بود تا روزی که به قتل رسید و ما بر سیاق این

کتاب جریان قتل اورا خواهم نگاشت

رضی الله عنه . مردی شجاع و ورزیده تن و قوی القلب بود.

دامنش به آرایش های جوانی آلوده نبود.

هر چند که جوان بود از جوانی های فساد آمیز دور بود.

محمدابن احمد و احمدبن عبدالله و دیگران چنین گفته اند که

یحیی بن عمر در بغداد اقامت داشت. او در خانه ای که دگرز بسیار سنگینی

و احیاناً که بر غلامان و کتیزان خود خشم می گرفت آن گرزگران را

بگردنش حلقه می کرد.

هیچکس نمی توانست آن حلقه ای سنگین وزن را که دست توانای

یحیی بر گردن او حلقه کرده بود باز کند.

بالاخره یحیی شخصاً باید آن حلقه را می کشود.

عبدالله بن ابی الحصین روایت می کند.

روزی که یحیی بن عمر میخواست نهضت خود را آغاز کند

به کربلا رفت و در آنجا ابتدا مزار مقدس ابو عبدالحسین را زیارت

کرد و بعد رویش را به گروهی از زوار حضور داشتند برگردانید

و گفت:

من اکنون میخوامم برای احقاق حق بر خیزم هر کس که با من

سر همکاری دارد آماده شود.

گروهی در آنجا با وی بیعت کردند.

یعنی بن عمر از کربلا بسوی «شاهی» عزیمت کرد.

شب را در شاهی لنگر انداخت ، در نیمه‌های شب به کوفه رسید.

اصحاب یحیی فریادی کشیدند.

ایها الناس احیبوا داعی الحق

به داعی حق یعنی آنکس که شما را بسوی خدا میخواند پاسخ

مثبت دهید.

از حامی از مردم بدور یعنی بن عمر گرد آمدند ، و بایان نهضت او

را نیرو دادند.

فردای آن‌شت یحیی بن عمر بیوب المال را تصرف کرد و از صرافان

کوفه که مالیات دولت پیش‌یشان و دینه بود بخواست هر چه بعهده دارند

بوی پیردازند.

و بعد بسوی بنی حمان رفت ، خانواده‌اش در آنجا بسر میبردند.

یحیی بن عمر در بنی حمان جلوس کرد، ابو جعفر محمد بن عبدالله حسنی

که معروف به «انزع» بود با وی سرگوشی صحبت می‌کرد و از

عظمت دولت بنی عباس و قدرت آنان و عاقبت کار به نجوی سخنانی

می‌گفت

در همین کیفیت عبدالله بن محمود با سپاهی مسلح و منظم او را در

محاصره فرار داد.

يك نفر عرب فریاد کشید:

- ای مرد! فریبت داده‌اند، هم اکنون سواران سلطان
دارند میرسند

یحیی بیدرنك بر پشت اسبش پرید و بر عبدالله بن محمود
حمله کرد و با يك ضرب شمشیر که بر چهره اش فرود آورد اورا از پیش
خود راند.

عبدالله بن محمود پشت به معرکه کرد و فرار را برقرار
اختیار کرد.

سپاهش هم تاب مقاومت نیاوردند و پراکنده شدند.

یحیی بن عمرو که دشمن را عقب رانده بود بسوی اصحاب خود
باز گشت، ساعتی پهلوئی آنان نشست و بعد از آنجا بسوی وازار عزیمت
کرد، لشکرش در آنجا اردو زده بودند.

یحیی بن عمرو وازار هم نماند، با سپاهش از آنجا بسوی «جناب»
کوچ داد.

•*•

این گزارش بغداد را به هیجان انداخت.

محمد بن عبدالله بن طاهر پسر هم خود حسین بن اسماعیل را
با گروهی از سرداران مانند خالد بن عمران و ابوالسناء الفنوی

و وجه الفلاس و عبدالله بن بصر و سعد ضیابی به جنگ یحیی بن عمر فرستاد .

این قوم بی آنکه این جنگ راه دست داشته باشند با گراحت بسوی یحیی بن عمر بسیج سپاه کردند.

مردم بغداد اصلاً یحیی را دوست می داشتند یحیی بن عمر تنها مرد از آل ابی طائب بود که محبوب مردم بغداد بود.

حسین بن علی اسماعیل بن طاهر با قوای خود بسوی کوفه عزیمت کرد چندی در آنجا بسربرد و بعد به قصد سرکوبی یحیی کوفه را ترک گفت

در همین سیر و سلوک با یحیی تقریباً روبرو شد . چندی نیروی آل طاهر با یحیی بن عمر روبروی هم قرار داشتند اما با هم جنگ نمی کردند.

تا اینکه یحیی از آنجا بسوی «قسین» رخت کشید.

در قسین ، بدهکده ای که «بخریه» نامیده میشد رفت.

متصدی مالیات در آن منطقه مردی بود که احمد بن علی اسکاکی نامیده میشد و فرمانده نیروی مدافع آنجا احمد بن فرج فراری بود .

احمد بن علی «متصدی مالیات» تا نام عمر بن یحیی را شنید هر چه مالیات گرد آورده بود برداشت و فرار کرد.

اما احمد بن فرج مانده و در برابر یحیی ایستادگی کرد.
 این ایستادگی چندان دوامی نگرفت.
 او هم پشت بمیدان جنگ داد و گریخت اما یحیی بن عمر دینگریه
 تعقیبش پیش نرفت یحیی از آنجا راه کوفه به پیش گرفت.
 در این راه سرداری که معروف به «وجه الفلس» بود با او بجنگ
 پرداخت.

نیروی وجه الفلس هم پس از یک جنگ شدید شکست خورد.
 یحیی بن عمر بشکست خوردگان این جنگ هم تعرضی روا
 نداشت.

وجه الفلس از کوفه بشاه رفت.
 حسین آل طاهر در آنجا اردو داشت.
 او ماجرا را گزارش داد و با حسین که تقریباً در اقامت گرفته بود
 به کار عیش و نوش پرداخت.
 حسین آل طاهر آنقدر در شاهی ماند که سپاه و اسبهایشان تجدید
 قوا کردند.

اصحاب یحیی بن عمر عقبه داشتند که خوبست حسین بن اسماعیل
 را غافلگیر کنند.

از طرف حسین آل طاهر مردی که هیضم عجلی نامیده میشد، سپاه
 یحیی پیوست نفرات او هم همراهش بودند و با نفرات خود بر حسین آل
 طاهر حمله ور شد اما در این حمله نخستین کسی که فرار کرد همین

هیضم بود.

گفته میشود این حیلله‌ای بود که حسین بن اسماعیل بکار برده بود یعنی یا هیضم توطئه کرده بود که بگریزد و نیروی یحیی را به-
جنباند .

ومی گویند:

– این حمله نبود بلکه هیضم چون خسته بود از جنگ گریخت.

سلیمان کوفی میگوید:

– من روزی با هیضم در جائی نشسته بودیم * یادی از یحیی بن عمر

بمیان آمد

هیضم بطلاق قسم خورد که او چون از همپده‌ی مبارزه با حسین آل

طاهر بر تیمار عقب نشینی کرد و حیلله‌ای در این فرار بکار نبود.

هیضم میگفت که یحیی بن عمر در جنگ مردی توانا و سلحشور بود

به تنهایی حمله میکرد و ما او را از این کار منع می کردیم .

تا اینکه یکبار همچنان بی باکانه خود را به سپاه دشمن زد و تا قلب

سپاه پیش رفت .

من میدانم که ناگهان از اسب فروز لطمید و کشته شد.

من با اصحاب خود از جنگ باز گشتم .

اصحاب حدیث می گویند:

وقتی هیضم از میدان جنگ گریخت یحیی بن عمر بجای او بجنگ

پرداخت .

آنقدر جنگید تا خون بقتل رسید .

برچپس، ایش آنقدر جای شمشیر بود که میرفت شناخته نشود .

مردم کوفه از قتل یحیی بی خبر بودند .

حسین آل طاهر ابو جعفر محمد بن عبدالله حسنی را که درحمان با

یحیی بن عمر صحبت میداشت و او را از قدرت دولت بر خذرمی ساخت بسوی

اهل کوفه فرستاد و خبر قتل یحیی را بگوششان رسانید .

مردم کوفه ابو جعفر حسنی را بیاد دشنام و ناسزا گرفتند و آنچه

از دهانشان درآمد باو بر شمرند .

حتی پرویش پریدند تا بقتلش برسایند .

غلام او در این کشمکش کشته شد .

ابو جعفر حسنی دید نمیتواند شخصاً با مردم خشمناک کوفه تماس

بگیرد فکری دیگری کرد .

یحیی بن عمر برادری از مادرش داشت که نامش علی بن محمد صوفی

از نسل عمر بن علی بود .

ابو جعفر از این علی بن محمد خواست که خبر قتل برادرش را بگوش

ملت برساند .

علی بن محمد صوفی مردی مهربان و میان مردم موجه و

آبرومند بود .

علی بن محمد در برابر مردم ایستاد و گفت :

– برادرم یحیی در جنگ کشته شد.

مردم کوفه بشدت گریستند و فریاد و ناله برداشتند. و از آنجا بسوی کوفه باز گشتند.

حسین آل طاهریا سر بریده یحیی از میدان جنگ بسوی بغداد عنان پیچید.

وقتی مردم بغداد سریحیی را با او دیدند و چون در برابر نیروی دولت چاره‌ای نداشتند لب بانکار این واقعه گشودند.

مردم میگفتند این سر، سریحیی بن عمر نیست، یحیی کشته نشده است.

مردم از شدت علاقه‌ای که یحیی داشتند قتل او را تکذیب میکردند این تکذیب آن چنان دهان بدهان گشته بود که کودکان کوچه فریاد میکشیدند.

ما قتل وما قرو لکن دخل البر

کشته نشد، فرار هم نکرد، بلکه بیسایان رفت.

•*•

هنگامی که سریحیی بن عمر ببغداد رسید.

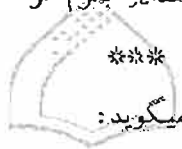
رجال شهر دسته دسته بحضور محمد بن عبدالله آل طاهر بازمی یافتند و او را در این پیروزی تبریک میگفتند.

مردی از شتمین‌های برجسته‌ی بغداد که ابوهاشم داود جعفری بود و مردی سخنور و بی‌باک و حقا گو هم بود بر محمد درآمدو گفت:

آمده ام امیر را درباره‌ی حادثه‌ای تهنیت بگویم که اگر رسول
اکرم زنده بود باید بحاضر همین حادثه بوی تسلیت گفته میشد .
محمد آل طاهر در پاسخ این مرد سخنی نگفت ولی بحرم سرای خود
رفت و خواهر و همسر و فرزندان خود را طلبید و گفت :

— هر چه زودتر این شهر را ترك كنويد و بسوی خراسان سفر
كنيد زیرا سريحي بن عمر باين شهر آمده است . تجربه شد كه از اين
خاندان هر سري كه به خانه‌اي آورده شود خداوند نعمت و برکت را از
آن خانه و خاندان سلب خواهد كرد .

خاندان طاهر بيدرنك بغداد را بهزم خراسان ترك گفتند.



ابن عماد در حدیث خود میگوید:

اسیران این جنگ را ببغداد آورده بودند.

هر کز دیده نشد که اسرائی با يك چنین کیفیت اسفانگیز به-
شهری در آید .

سپاهیان آل طاهر این اسیران را بسیار با فشار و خشونت میراندند.

اگر يك تن از اسرا توی راه و ایماند و یارای رفتن از پاهایش

سلب میشد کردهش را باشمشیر میزدند :

خلیفه مستعین از سرمن را فرمانی فرستاد که اسیران را آزاد

کنید .

همه را آزاد کردند مگر اسحاق بن جناح که در دولت یحیی بن عمر فرمانده نیروی انتظامی بود.

این مرد را در زندان نگاه داشتند تا در همان زندان جان سپرد. محمد بن عبدالله آل طاهر گفت که نعش پلید و ناپاک اسحاق را در گورستان جهیزدان ب خاک سپارید. ویرا غسل و کفن نکنید. او را در قبرستان مسلمانان دفن نکنید.

نعش اسحاق بن جناح را با همان پیراخن که در برداشت و پیراهنش هم پارچه‌ای از بافته‌های شاعر بود بود بر تخته پاره‌ای گذاشتند و پیراخنه خرابه‌ای بردند و پاهای دیوار شکسته‌ای نهادند و آنوقت آن دیوار شکسته را بر سرش ویران کردند. رحمة الله علیه.

با یحیی بن عمر گروهی از مشایخ کوفه نهضت کرده بودند.

مردمی ده تنه اهل قسطنطنیه بودند.

ما در اینجا از قول محمد بن حسین این روایت را نقل می‌کنیم.

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

ابو محمد عبدالله بن زیدان بجلی ده تن از اجله راعیان مشایخ

کوفه بود در ردیف طرفداران یحیی بن عمر قرار داشت.

این مرد را دیده‌ام و از وی حدیث هم روایت کرده‌ام.

وی در رکاب یحیی بن عمر آشکارا با شمشیر و علم اسب می‌تاخت و

از سواران سلجشور او شمرده میشد.

من در آن روز گار که حضورش را دریاقتم اورا مردی گوشه گیر
وهراسان میدیدم .

از پرهیز و احترازی که ابو محمد عبدالله بن زیدان از دیدار مردم
می‌جست دلیل همراهی اوبا یحیی بن عمر بود .

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

نشیده‌ام که شعرای وقت بر شهیدی از آل ابیطالب بقدری که بر
یحیی بن عمر مرثیه گفته اند مرثیه بگویند .

در بسیاری او شعر بسیار سروده‌اند و از قضای اتفاق این قاجحه در
روز گاری پدید آمده بود که سخن سرایان توانائی بصر میبردند .

و از قضای اتفاق شعرای عصر یا یحیی بن عمر هم فکر و هم دین
بوده‌اند .

همه دوستش میداشتند و همه اورا میستودند .

ما از ترس اطاله در این کتاب نمی‌توانیم آنچه اشعار را در اینجا
باز گوئیم .

فقط در میان آنچه مرثیه قصیده‌ی علی بن عباس رومی را که از
فحول سخنوران عصر بود بخاطر تکمیل این واقعه یاد می‌کنیم .

علی بن عباس رومی . «این رومی» در انشای این قصیده حق سخن را
ادا کرد ولی باید گفت که او در انشاء قصیده‌ی خود هم در مدح یحیی بن
عمر اندکی به مبالغه رفت و هم اولیای نعمت خود آل عباس را بدشنام

یاد کرد .

اودر اینجا آنقدر بیاوه گوئی پرداخت که برای کسی اینهمه یاوه
گوئی سزاوار نیست .
واینک آن قصیده :

امامك فانظر اى نهجيك تنهيج

طريقان شتى مستقيم و افوج

به پیش خود بنگر از این دوراه کدام را بر خواهی گزید
دوراه جدا گانه که یکی راست و آن نیگر کج
است .

الا يهذالناش طال ضريركم

بآل رسول الله فاخشوا و اورتجوا

ای مردم جهان دین باز نیست که نسبت به آل
رسول الله زبان غیر ساقید

شما در این کارها امیدوار باشید و یا بترسید .

اكل اوان للنبي محمد

قتيل زكي بالدماء مضرخ

آیا سزاوار است که در هر دوره ای مردی از آل محمد باید
پیکر پاکش بخون مقدسش آلوده شود

تبعون فيه الدين شرالمة

و لله دين الله قد كاد يمزج

دین خویش را در این روزگار بائمه‌ی قساد میفروشید
خداوند، این دین تزدیک است تبه شود

لقد الحجوکم فی جبال فتنه
والمحلحجوکم فی جبال الحج

شمارا در ریسمانهای فتنه بهم بستند
و آن که شما را دست و پال بسته اند خود دست و پال بسته ترند

بنی المصطفی کم یا کل الناس شلو کم
لیلواکم عما قلل هفرج
ای فرزندان مصطفی تا کی مردم گوشت شمارا بدنندان خواهند گرفت
دیری نمانده، نمانده که از این دام بلا آزاد شوید

اما فیهم راع لحق نیه
ولا خائف من ربه یتخرج

آیا در میان مردم کسی نیست که حق رسول الله رعایت کند
آیا کسی نیست از خدای خویش باکی و دارد

لقد عمهوا ما انزل الله فیکم
کان کتاب الله فیهم ممیجج
در کتاب خدا گمراه شدند و

چنانکه گوئی کلام الهی و صریح و روش نیست
الاحاب من انساه عنکم نصیبه
متاع من الدنيا قلیل و زبرج

آنکس که به طبع زحارف دنیا حق شمارا زیر پای گذاشت
 و شمارا فراموش کرد و سعادت خویش را از دست بداد
 ابعدا لکنی بالحسین شهید کم

تضاء منابیح السها و تخرج
 آیا پس از آنکس که دنیاش ابوالحسین بود
 چراغهای آسمانی فروغ می بخشد و روشنائی میدهند

لنا و یلینا لاعلیه لاله
 تسبیح اسرار الدعوی و تنشج
 برای ما و بر بخت ماند برای او و نذر بر طالع او

سبیل اشک از چشمان فرو می ریزد و گره غم گلوی ما را می فشارد
 و کیف تبکی فائزا عند ربه
 له فی جنات الخلد عیش محرفج
 چگونه میشود گریه کرد بر آنکس کسبه در جوار خدای خویش
 بر میبرد

و در بهشت برین عیسی گوارا دارد
 وان لا یکن حیال دنیا فانه
 لدی الله حی فی الجنات هزوج
 اگر چه او در میان ما زنده نیست ولی

در پیشگاه الهی در بهشت برین زنده و کامران است
 لقد نال فی الدنیا سناء و صیفة
 و قام مقاماً لم یقمه مزجج

او در این دنیا شهرت و شخصیتی عظیم یافت.

و مقامی بدست آورد که هیچکس را از نصیب ننگر دید

شوی ما اصابت اسهم اذهر بعهده

هوی ماهوی او مات یا لدمل یجرح

پس از او جنایات روزگار هر چه عظیم باشد

دیگر عظیم جلوه نخواهد کرد و امری ساده خواهد بود

و گنا لرحیه لکشی عیابه

با مثاله امثالها نتیج

ما امینوار بودیم ده یحیی بن عمر این

ابرهای خلاف را از افق اسلام بدور کند

زیرا این یحیی و همانند آن یحیی هستند که میتوانند ابرهای

ضلالت را بر طرف سازند.

فما هدهذو المرش فی این نیه

فناز به والیه اعلی و افلیج

پروردگار معتال پسر پیامبر خود را از دست ما ربود

همه راه عرک به پیش گرفتند و این چپان را ترک گفتند

فاصبحت لاهم ابسأولی بذکره

کما قال قبلی بالبصوء مورتج

ا دنون همی بینم که آنان یاد او را بر من هموار ساختند

آن چنانکه این سهل انگاری را پیش از من دعویج بیان کرده است!

ولا هو نسانی اسای علیهم

بلی ها چه و آنچه و آنچه با آنچه

غم آنان را او فراموشم ساخت

آری او مرا بیهجان افکند غم وقتی با غم روبرو باشد هیهجان میگیرد

ایت اذا نام التخلی کاتما

تبطن اجفانی شیاء و عوسج

وقتی همه بخواب رفتند بیدارم

چنانکه کوئی چشمان من از خار جان گذاز مالا مال است

ایحی العلی الهی لذكرک لهقه

بیایر مکواها الفواد فیضج

ای یحیی عظیم الشأن، بیاد تو

آنچنان افسوس میخوردم که آبهای من بر قلب من داغ می گذارد.

بتفسی و ان فات العذائبک الودی

محاسنک الالائی تمخ فیضج

فدای تو شوم هر چند که مرگ نگذاشت کس فدای تو شود

امان فدای فضائل تو کردم همچنان درخشش روز افزون دارد

لمن تستجد الارض بعدک زینة

فتصبح فی الوانها تبترج

بگر برای چه کس زمین بیز و شاداب شود

و چگونه در رنگهای بهاران خود جلوه گیری کند

سلام وریحات وروح ورحمه
 عليك وممدود من الظل سجيح
 سلام وآسایش ورحمت و برکت
 بر توباد ، در سایه ای مواج و وسیع آرام بگین.
 ولا یرح القاع الذی انت جاره
 یرق علیه الاقحوان المفلج
 در آنجا که آرامگاه تست همیشه گلهاو
 گیاهها مسوح زنند .
 و یا اسفا الا نرد تحیه
 سوی ارج من طبیب رمسک بارج
 ای دریغ که سلام مارا چیز
 بوی خوش مزارنو پاسخ نمی گوید.
 الا انما ناح الجمالم بعد ها
 ثویت و کانب قبل ذلك تهزج
 پس از مرگ تو کبوتران می نالند ولی
 تازنده بودی کبوتران را ترنم های روح افزا بود.
 اذم الیک العین ان دموعها
 تداعی بنا والجزن حین توهج
 چشمان خود را مذمت می کنم زیرا
 اشکهایش در آتش اندوه خشک شده اند
 واحمد هالو کفکت من عزوبها
 عليك و خلعت لاحج الجزن یلمع

من چسبانم را مدح می گویم از اشکها ند که می افشانم
 بر موی تو در دو اندوه را تسکین می بخشد.

ولیس البکان تسفح العین انما

احرا لبکالین البکاء المولج

گریه آن نیست که اشک از دیدگان فروریزد

گریه آن است که اشکها در قلب فروروند

اتمعننی عینی علیک بعبره

و انت لا ذی بال الرواسی مدوج

آیا چشمان من از ریزش اشک مضایقت می کنند

و تو بردامن خاک فرو خفته ای

فانی الی ان یدفن القلب داند

لیقتلنی الداء الدفین لاحوج

من آرزو دارم که غم من در قلب من پنهان بماند.

و همین غم پنهان روزگارم را بیس آور

عفاء علی دار ظفت لغيرها

فلیس بها للصالحین معرج

ای خاک بر سر آن خانه باد که پارسایان در آنجا مقام ندارند

و تو آن خانه را بدیگران وا گذاشته ای

الا ایها المستبشرون یومه

اظلت علیکم غمه لا تفرج

ای مردمی که بر قتل یحیی شادمان شده‌اید
 بر شاعمی که روی شادی نخواهد دید سایه افکنده است
اکلکم امسی اطمان مهاده
بان رسول الله فی القبر مزتیج
 آیا شما خوشنودید که در خانه‌ی خویش بر کپوره آسایش آرمیده‌اید
 و رسول اکرم در آغوش خاک خفته است
فلا تشتمو و لیخساء المرء منکم
بسوجه کان اللون مبه الیرندج
 شما نت مکنید . خموش باشید

روز سیاه و بدبخت بمانید

یحیی بن عمر حسینی را این رومی در این فصبده که صدوده بیت است
 مدح و مرثیه می گوید ولی مترجم بهمین چند بیت قناعت می کند زیرا از
 تطویل بلاطائل همه جا پرهیز می جسته است

•**•

یحیی بن عمر را سوای این رومی علی بن محمد علوی هم مرثیه
 کرده است

حسین بن محمد

اواز سادات حسینی است.

در میان مردم به لقب «حرون» معروف بوده است.

پس از قتل یحیی بن عبدالله در کوفه قیام کرد.
مزاحم بن خاقان از جانب مستعین بالله عباسی برای دفع او با سپاه خود
از بغداد به کوفه حمله آورد.

منگامی که مزاحم به کوفه نزدیک شد حسین بن محمد از
کوفه خیمه بیرون زد اما از راه ناشناس ناگهان به سرهن رآرسید
در اینوقت عبدالله معتز پسر جعفر متهم کلب بجای احمد مستمین بر
مسند خلافت نشسته بود.

مردم با عبدالله بیعت کرده بودند.

حسین بن محمد هم با عبدالله معتز بیعت کرد.

و به کوفه باز گشت.

حسین بن محمد چندی در کوفه بسر برد و بعد از آنجا
گریخت زیرا تصمیم داشت که از نو نهضت کند اما بیزودی
دستگیر شد.

اورا به زندان انداختند.

مدتی که از ده سال افزون است وی در زندان بسر برد تا در
دوران معتد عباسی به سال دویست و شصت و هشت از زندان
خلاصی یافت.

حسین بن محمد برای بار دیگر در سواد کوفه برضد دولت وقت
خروج کرد و به فتنه و آشوب پرداخت
بار دیگر گرفتار شد. این سال سال دویست شصت و نه بود.

موفق والی عراق برد . دستور داد او را در واسط به زندان
انداختند .

تا سال دوست و هفتاد با هفتاد و یک در زندان بسر برد همان جازند کی
را بدروغ گفت .

مردم از حسین بن محمد خوشنود نبودند.
کسی را ندیده‌ام که اقدام او را پسندیده باشد حتی گروهی از
مردم کوفه را شناختم که به حسین بن محمد دشنام میدادند و کردار او را
تقییح میکردند.



محملمین جعفر
از سادات حسنی بود.

وی جانشین حسین بن محمد بود.

پس از مرگ حسین در زندان برپاخواست «ابن طاهر» والی عراق او را
به حکومت کوفه برگزید

البته این انتخاب یک نیرنگ سیاسی بود.

بدین ترتیب فریب خورد و دوشسته‌گیر شد.

نمایندمی ابوالساج او را از کوفه به سرمنز آبرد.

در آنجا به زندانش انداختند

او هم در زندان جان سپرد.



مردی از نسل محمد بن حنفیه که نامش بر تاریخ روشن نیست با
 محمد بن جعفر همکاری داشت.
 وقتی محمد بن جعفر دستگیر شد این مرد که از یاران او به شمار
 می آمد فرار کرد و بسوی ارمنیه گریخت.
 در آنجا غلامانش بر اویش شمشیر کشیدند و به قتلش
 رسانیدند.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عهد عبد الله معتر

اسماعیل بن یوسف

اسماعیل پسر یوسف و یوسف پسر ابراهیم و ابراهیم پسر موسی بن
عبدالله بن حسن مثنی بود.

این مرد بجای آنکه دولت صالحی را پی ریزی کند به راهزنی و
فساد پرداخت.

سرام بر کاروان های حج می گرفت گروهی از او باش و از اذل دورش
جمع شده بودند.

من از سر گذشت این مردمی گذرم زیرا دوست نمیدارم يك چنین
شخصیت های فاسد را در این کتاب یاد کنم.

غرض من از تدوین این کتاب حدیث راهزنان و اراذل

عیسی بن اسماعیل

عیسی پسر اسماعیل و اسماعیل پسر جعفر و جعفر پسر ابراهیم بن علی بن عبد الله بن جعفر علیه السلام بود.

۱- این انبیر در تاریخ کامل و ابوجعفر طبری در تاریخ مشهور خود در ضمن حوادث سال ۲۵ چنین حکایت می کند.

در این سال اسماعیل بن یوسف حسنی در مکه خروج کرد.

جعفر بن فضل هاشمی که والی مکه بود از مکه گریخت.

اسماعیل بن یوسف با همکارانش خانه‌ی او را غارت کرد و تا آنجا که دستش میرسد از قتل و غارت باز ننشسته.

گروهی از مردم بی گناه مردم بی گناه مکه و اهل مکه کشت. خانه‌ی کعبه را هم از زور و زیوری که داشت لغت کرد. بولهای را که بخاطر اصلاح چاه مؤزم آورده بودند به تصرف گرفت. درختانی که هر چه جواهر و طلا و نقره بود همه را چایید. حتی جامه از خانه‌ی کعبه بدو آورد. از مردم نزدیک دو بیت دینار سکه‌ی طلا جبراً دریافت داشت و سرانجام مکه را مورد هجوم و غارت قرار داد و قسمتی از شهر مکه را نیز آتش زد.

این فجایع را در ماه ربیع الاول سال ۲۵۱ بوجود آورد و پس از پنجاه روز قتل و غارت مکه را ترک گفت و آنوقت رو به مدینه آورد.

علی بن حسن والی مدینه از ترسش فرار کرد. او از مدینه بار دیگر به مکه برگشت و آنجا راجعت محاصره قرار داد. چنان بر مردم سخت گرفت که نزدیک بود از گرسنگی و تشنگی بمیرند.

پس از پنجاه و هفت روز از مکه به جده رفت. در آنجا هم همین محاصره و سخت گیری را تکرار کرد و همچنان به قتل و غارت سرگرم بود

مادرش فاطمه دختر سلیمان بن محمد تیمی از نسل طلحه بن عبدالله
تیمی نامیده می‌شد.

ابوالساج او را در عراق دستگیر کرد و به کوفه زندانش ساخت.
عیسی بن اسماعیل در کوفه در زندان ابوالساج بدرود
زندگی گفت.

جعفر بن محمد

در ری به قتل رسید.

سلسله‌ی نسبش این است

جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین
علیها السلام در جنگی که میان احمد بن عیسی حسینی با عبدالله بن عزیز
نعمانده‌ی محمد بن طاهر در ری در گرفته بود کشته شد.

ابراهیم بن محمد

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس بن
علی علیها السلام.

وی از نسل ابوالفضل العباس سلام الله علیه است.

مادرش کنیزی گمنام بود

او را طاهر بن عبدالله در جنگی که میان او و سید کوی در قزوین
برپا شده بود به قتل رسید.

طاهر بن عبدالله شخصاً قاتل اوست

احمد بن محمد

حارث بن اسد نماینده‌ی ابوالساح در مدینه این احمد را به زندان

انداخت.

وی احمد بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن حسین بن حسن بن علی

علیه‌السلام است که در مدینه «خانه‌ی مروان» محبوس بود و در حبس بدرود

حیات گفت!



عهد مهتدی

علی بن زید

از آنانکه در عهد مهتدی بر ضد دولت وقت قیام کردند
شمرده میشود.

وی علی بن زید بن حسین بن زید بن علی بن السین بن علی
علیه السلام بود

«۱» مـ.ودی در مروج منتهی جلد دوم، صفحه ۳۰۶ مینویسد.
مادر کتاب « اخبار الزمان » اخبار آن دسته از آل ابی طالب را
که ظهور کرده اند یاد کرده ایم
آنانکه در حبس دارند نیارا مدد و گفـتـه اند.
آنانکه مسوم شده اند.
و آنانکه به نحوی دیگر یقتل رسیده اند.
بن دسته از آنند.

مادرش فاطمه نام داشت.

فاطمه دختر قاسم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن
ایبطالب بود.

علی بزید در کوفه قیام کرد.

گروهی از عوام الناس و اعراب با وی بیعت کردند.
اما زیدیه و مردم متشخص و اهل فضل و فضیلت نسبت با وی
ارادتی نداشتند

من از پیروان او کسی را ندیدم که مذهب چندان درستی نداشت.

۱- عبدالله بن محمد بن ابطالب معروف به ابو هاشم که پادشاه عبدالملک
مروان سوم شد.

۲- محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن العسین علیها السلام که
سמיד حاجب ویرا از مدینه بر بصره برد و محبوس ساخت. وی در حبس جان سپرد
پسرش علی با او بود پس از مرگ پدر آزادش کردند

۳- جعفر بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که بدست ابن اغلب در مغرب
زمین کشته شد

۴- حسن بن یوسف حسنی که عباس او را در مکه به قتل رسانید

۵- علی بن موسی بن اسماعیل حسینی که در حبس معتز از دنیا رفت.

۶- موسی بن عبدالله حسنی زاهد معروف که در عبادت نظیر نداشت با
دست سعید به نخل رسید.

مهتدی عباسی یکی از سرداران خود را که «شاه بن مکیال» نامیده
 میشد بالشکر عظیمی به جنگ او فرستاد
 این واقعه پیش از خروج «ناجم» در بصره رخ داده بود.
 ❦

علی بن سلیمان کوفی از قول پدرش روایت می کرد
 پدرش چنین می گفت:
 ما نزد یک بهر دوستان سوار مسلح بودیم که ارتش علی بن راتشکیل
 میدادیم.

علی بن زید با ما بود.
 در گوشه ای از سواد کوفه اردو زده بودیم.
 خبر رسید که شاه بن مکیال با قوای دولتی به جنگ ما
 می آیند.

علی بن زید ما را در پیرامون خود جمع کرد و آنوقت گفت:
 - این قوم که دارند بسوی ما می آیند جز شخص من هدف
 دیگری ندارند.

من بیعت خود را از گردنشان برداشتم شما آزادید میتوانید بهر
 سوی که خواستید بروید.

ما جواب دادیم:
 - هر گز بخدا چنین کار را نخواهیم کرد.

ترا تنها نخواهم گذاشت.

در خدمتش ماندیم.

شاه بن مکیال با نیروی عظیم خود از راه رسید.

لشکرش مجتهد و مسلح و منتظم بود.

نیرد با چنین لشکر از حدود طاقت ما بیرون بود.

ترس شدیدی بدلهای ما دوید.

علی بن زید این جزع و اضطراب را در چهره‌های ما

احساس کرد.

فرمود:

- بایستید بنگری دمن چه می‌کنم.

ایستادیم و چشم‌ها را بستیم.

او یکباره دست به قائمه شمشیر برد و تیغ صیقل خورده‌ی خود

را از غلاف بدر کشید و بعد به هر کس خورد مهمیز زد.

تک و تنها خود را بر مصوق دشمن کوبید.

صف‌ها را یکی پس از دیگری می‌شکافت همچنان پیش رفت تا از

آخرین صف سر بر آورد

در پشت لشکر گاه شاه بن مکیال تپه‌ی بلندی قرار داشت.

ما علی بن زید را بر پشت آن تل بلند می‌دیدیم.

این بار از پشت سر بدشمن حمله آورد صفوف آنان را صف پشت

صف می‌شکافت. مردم با کوچه میدادند و او اسب میراند تا به

ما رسید .

وقتی به اردوی ما بر گشت گفت:

- شما از چه چیز جزع و هراس میکنید ! تماشا کرده اید که من

چه کرده ام .

بار دوم بردشمن حمله ور شد.

باز هم سر از صفوف موخر سپاه بدر آورد و مانند بار نخست از همان

راه که رفته بود بسوی ما باز گشت .

در حمله ی سوم ما هم دلیر شده بودیم .

این بار سپاه دویست نفری ما خود را بر آن لشکر عظیم زد.

آن چنان جلالت بکار برده بودیم که شاد بن مکیال بازشت ترین

وضع شکست خورد .

اوشکست خورده بسوی مپندی باز گشت .

سلیمان کوفی گفت :

- این بود داستان علی بن زید حسینی .

•*•

علی بن زید مرد سلحشور و صف شکنی بود

مردم کوفه هم او را میشناختند ولی در نهضت یحیی بن عمر آنچنان

از دست محمد بن عبدالله آل طاهر شکنجه و عذاب چشیدند نه دیگر جرأت

نهی کردند بر ضد دولت آل عباس قیام کنند .

محمد بن قاسم

ناجم در بصره طلوع کرد .

علی بن زید و گروهی از آل ابی طالب بدو پیوستند .

محمد بن قاسم بن حمزة بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی علیهما -

السلام نیز ازین گروه بشمار میرفت .

مادر این محمد لبابه دختر محمد بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بود .

محمد بن قاسم هم از پدر و هم از مادر نسب به حضرت ابوالفضل -

العباسی علیه السلام میرسانید»

طاهر بن احمد

طاهر بن احمد بن احمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی

علیه السلام ، از بنی الحسن .

او هم با علی بن زید در اردوی ناجم بسر میبرد .

هنگامی که ناجم از تشکیلات علی بن زید و تصمیم او بیک نهضت

جدید اطلاع یافت دستور داد علی بن زید و طاهر بن احمد و محمد بن قاسم

هر سه را گردن بزنند .

این طاهر بن احمد سر هنگان و امرای سپاه ناجم را بسوی هلی بن

زید دعوت می کرد و این فعالیت با اطلاع علی بن زید صورت می گرفت .

بهمین جهت با دست ناجم بقتل رسیدند .

این واقعه در خلافت معتمد علی الله عباسی صورت گرفت ولی ظهور

او در عهد خلافت مهدی بالله بود .

وما هم ظهور اورا از خوادث عهد مهتدی یاد کرده ایم .

حسین بن محمد

حسین بن محمد بن حمزه بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن هلمی

السلام .

از نهضت کنندگان عهد متمدعیاسی است .

موسی بن بغا در همدان اقامت داشت .

سید کو کبی در قزوین قیام کرده بود .

این حسین بن محمد نیز از همراهان کو کبی بود .

میان کو کبی و کیفلیخ ترک جنگ برپا شد حسین بن محمد در

این جنگ با دست سپاه کیفلیخ بقتل رسید :

یحیی بن علی

یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن

علیه السلام .

مادرش دختر هیدالله بن ابراهیم از نسل عبدالله بن جعفر بود .

وی در ری با اصحاب عبدالله بن عبدالعزیز که والی ری بود جنگید

و از آنان چند نفر را بقتل رسانید .

خود نیز در این جریان کشته شد .

محمد بن حسن

محمد بن حسن بن ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام

حارث بن اسد ویرا اسیر کرد و بعدینه برد .

محمد بن حسن در اراضی صفرا از جهان رحلت کرد .

حارث بن اسد که اسیر کنندگان بود پاهایش را برید و حلقه‌هایی را که ازینک فلز بهادار بیاهایش بود در آورد و پاهای بریده‌اش را به بیابان انداخت .

جعفر بن اسحاق

جعفر بن اسحاق بن موسی جعفر علیها السلام در بصره بدست سعید حاجب بقتل رسید .
موسی بن عبدالله
 موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیها السلام .

مردی صالح و دانشمند بود .

از علمای حدیث بشمار می‌رفت .

عمر بن شیبه و محمد بن حسن بن مسمود رزقی و یحیی بن حسن بن جعفر علوی و گروهی دیگر از اصحاب حدیث سلسله‌ی روایات خود را باو می‌رسانند .

موسی بن عبدالله حسنی مرجع روایات این احادیث است .

سعید حاجب او را با پسرش ادیس بن موسی و پسر برادرش محمد ابن یحیی بن عبدالله بن موسی و ابوطاهر احمد بن زید بن حسین بن عیسی ابن زید بن علی بن الحسین علیها السلام بسوی عراق میبرد .
 قبیله‌ی بنی قزاره در طی راه جلوی سعید را گرفتند و جبراً اسرای آل‌ای طالب را از جنگش در آوردند .

آنان را با خود بعشیره‌ی خویش بردند تا آزادشان سازند .

موسی بن عبدالله این آزادی را نپذیرفت و دوباره بسوی سعید بازگشت تا با هم بعراق بروند.

سعید با موسی بن عبدالله بسوی عراق عزیمت کرد ، وقتی بمنزل زیاله رسید در شربت موسی زهر ریخت و آن مایع مسموم را بدو نوشتند .

موسی بن عبدالله در منزل زیاله از دنیا رفت . سعید حاجب سرازیدن مسموم او برداشت و برای مهتدی بالله به عراق برد .

این حادثه در ماه محرم سال دویست و پنجاه و شش بوقوع پیوست :

عیسی بن اسماعیل

عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام در موضعی بنام «حاربه» بدست عبدالرحمن که نماینده ابوالساج بود اسیر شد . عبدالرحمن او را بکوفه آورد .

وی در کوفه وفات یافت .

محمد بن عبدالله

محمد بن عبدالله بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم الکرام بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر علیه السلام در واقعه ای خونینی بدست عبدالله بن عزیز میان ری و قزوین بقتل رسید .

علی بن موسی

علی بن موسی بن موسی بن محمد بن قاسم بن حسن زید بن حسن علیه

السلام بفرمان عیسی بن محمد مخزومی درمکه زندانی شد و در همان
زندان جان سپرد.

محمد بن حسین

محمد بن حسین بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن زینب بن حسن بن
علی علیه السلام .

درری بدست عبدالله بن عزیر که فرماندار ری و نماینده‌ی طاهر
بود اسیر شد.

عبدالله بن عزیر او را به سرمن آفرستاد .

علی بن موسی

عبدالله بن عزیر فرماندار ری با محمد بن حسین حسینی علی بن موسی
ابن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام را نیز اسیر وار به سرمن آ
اعزام داشت .

این دو علوی یکی حسینی و یکی حسینی در زندان سرمن آ جهان را
بدرود گفتند.

ابراهیم بن موسی

ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن
بن علی علیه السلام در مدینه با دست محمد بن احمد بن عیسی بن منصور
که فرماندار شهر بود و از جانب مهتدی بالله بومدینه حکومت میکرد
بزندانی رفت و در همان زندان زندانی را نیز تروک گفت .

جسداو را در بقیع بخاک سپردند .

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن حسن
ابن الحسین علیه السلام .

مادرش فاطمه دختر اسماعیل بن ابراهیم بن موسی و از طایفه بنی
الحسن بود .

ابو الساج او را در مدینه بزندان انداخت .

وی در زندان مدینه تا عهد حکومت محمد بن احمد بن منصور ماند
و در عهد حکومت او در همان زندان جان سپرد .

محمد بن احمد والی مدینه جنازه اش را با محمد بن حسین بن محمد بن
عبدالله بن داود بن حسن سپرد .

او جنازه می عبدالله را در بقیع دفن کرد .

عبدالله بن محمد بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن حسن

عهد معتمد علی الله

احمد بن محمد

در عهد معتمد :

احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن حسن بن اسماعیل بن ابراهیم
ابن حسن بن حسن علیه السلام قیام کرد.
مادرش زنی از طایفه ی انصاری بود .
از نسل عثمان بن حنیف^{۱۰۷} بود .
احمد بن طولول در موضعی «وسوم به «باب اسوان» ویرا بقتل
رسانید .

۱- عثمان بن حنیف انصاری از بزرگان طایفه ی انصار و از اعیان اصحاب
رسول الله است که در صف مقدم اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام نیز
قرار دارد .
این عثمان از جانب امیر المومنین و الهی بصره بود و جنگ حمل در حکومت
او اتفاق افتاد .

وسوش را برای معتمد فرستاد «۱»

احمد بن محمد

و احمد بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین

علیهما السلام بوسیله‌ی محمد بن میکال بتیاشابور تبعید شد.

محمد بن میکال او را با پدرش محمد بن جعفر با هم تبعید کرد.

پدرش پیش از او وفات یافت.

ما از وفات محمد بن جعفر یاد کرده‌ایم.

این احمد بن محمد پس از وفات پدر در عهد خلافت معتمد بدرود

زندگانی گفت.



عبدالله بن علی

عبدالله بن علی بن عسی بن یحیی بن زید بن علی بن حسین علیهما السلام

در یک حادثه‌ی جنگی که احمد موفق و «حما رویه» ابن احمد بن

طولون وقوع یافت به قتل رسید.

۱- در سیره احمد بن طولون چنین نوشته شده :

«وقتی سال دوست و پنجاه و پنج هجرت پدید آمد مردی علوی که خود

را «بقاع کبیر» می‌باشد و نامش احمد بن عبدالله بن ابراهیم بود برضت دولت

وقت قیام کرد. احمد بن طولون یکی از سرداران خود بنام سهیم بن حسین را

بسرگوبی اوفرستاد. در جنگی که میانشان برپا شد آن مرد علوی بقتل رسید

سهیم سرش را جدا کرد و اصحابش را واکند ساخت.

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم بن حسن بن علی بن عبیدالله بن حسین علی بن الحسین
علیه السلام.

در سرمن رأ بردر خانه‌ی جعفر بن معتد کشته شد.
قاتل او شناخته نشده است.

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین
ابن عمر بن علی علیه السلام که مادرش ام نوفل دختر جعفر بن حسین بن
حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیها السلام بود بدست عبدالعزیز
ابن ابی دلف اسیر شد.

عبدالعزیز او را در دهگده‌ای میان قم و ساوه گردن زد.

آرامگاهش آنجاست.

حمزه بن حسن

حمزه بن حسن بن محمد بن جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن
جعفر طیار علیه السلام.

بدست صلاب ترك کشته شد.

صلاب ترك او را در جنگی که با هوزان دیلمی داشت اسیر
گرفت.

حمزه بن حسن از هوزان طرفداری می کرد و در سپاه او

بسر میبرد.

صلاب ترك ابتدا گردن حمزه بن حسن را با شمشیر زده و سپس مثله اش کرده یعنی گاویش و بینی و دست و پایش را برید.

حمز بن عیسی

حمزه بن علی بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیها السلام. در جنگی که میان صفار با حسن داعی طبرستان برپا شده بود به قتل رسید.

محمد و ابراهیم

محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین علیها السلام بودند



حسن بن محمد

این دو برادر با حسن بن محمد بن زید بن عیسی بن زید بن الحسین در معین واقع که میان داعی طبرستان با صفار اتفاق افتاد به قتل رسیدند.

اسماعیل بن عبدالله

واژگشته شدگان این جنک یکی هم اسماعیل بن عبدالله حسین ابن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله جعفر طیار است.

او هم در رکاب داعی کبیر می جنگید و با دست همراهان صفار کشته شد.

محمد بن الحسین

محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن زید بن حسن
علیه السلام.

مادرش دختر عبدالله بن حسین از نسل عبدالله بن جعفر بود.
او در زندان سرمن را از جهان رخت بر بست.

موسی بن موسی

و همچنان از علو بین که به عهد عبدالله معتز در انقلاب های مصر
شرکت داشتند و بوسیله ی سپاه هنی عباس اسیر شدند و به سرمن را
اعزام شدند یکی موسی بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن
الحسن بن علی علیها السلام است.
او در خلافت عبدالله بن متوکل که لقبش معتز بالله بود اسیر شده
بود و در سرمن را زندانی بود.

از زمان معتز تا زمان معتمد در زندان بسر برد و در همان زندان بدرود

حیات گفت

محمد بن احمد

سعید حاجب:

محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیها السلام را با

پسرانش:

احمد بن محمد

وعلی بن محمد از ندائی ساخت .

محمد بن احمد بن عیسی وپسرش احمد بن محمد هر دو در زندان از

دنیا رفتند.

اما پسر من علی بن محمد آزاد شد و او اکنون که سال سیصد و سیزدهم

هجری است زنده است.

ابوالفرج اصفهانی نویسنده این کتاب می گوید :

اکنون که به تصنیف این کتاب را اشتغال دارم علی بن محمد حسینی

زنده است و من از او احادیث روایت می کنم.

وی از محمد بن منصور مرادی روایت می کند و سند محمد بن منصور

نوشته هائی از احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیها السلام در

احکام شرع است.

این احمد بن ابراهیم بن قلی جد علی بن علی بن محمد است.

حسین بن ابراهیم

حسین بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن

حسن بن علی علیها السلام است.

یعقوب بن لیث سفاری و نقی که بن نیشابور غلبه کرد او را به زندان

انداخت.

همچنان او را بسته به زنجیر همراه خود به طبرستان میبرد که در

طی راه دیده از جهان فرو بست.

محمد بن عبدالله

محمد بن عبدالله بن زید بن عبدالله بن زید بن عبدالله بن حسن بن

زید بن حسن علیه السلام.

وی در زندان یعقوب صفاری در نیشابور بدرود زندگی

گفت .

یعقوب بن ایث صفاری او را در طبرستان اسیر کرده بود و با خود به

نیشابور آورده بود.

عمرش در محبس یعقوب بسر رسید.

علی و عبدالله

این دو مرد فرزندان موسی بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیها السلام

بودند .

به رافع بن لیث گزارش شده بود که گروهی از آل ابی طالب تصمیم

گرفته اند که بر ضد دولت عباسی قیام کنند.

رافع چهارتن از مهمین راه دستگیر ساخت .

از این چهارتن دوتن علی و عبدالله فرزندان موسی بن عبدالله

بوده اند.

علی بن جعفر

نقر سوم علی بن جعفر بن هارون اسحاق بن حسن بن زید بن الحسن

عليه السلام بود

محمد بن عبد الله

ونفر چهارم:

محمد بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابراهيم بن

محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر طيار عليه السلام بود.



عہدہ معتضد

آنانکہ در عہدہ معتضد بقتل رسیدہ اند.

محمد بن زید

محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن
علیہ السلام.

او معروف بہ داعی است.

اورا صاحب طبرستان نامیدند.

اسماعیل بن احمد بن خراسان غلبہ کردہ یکی از سرداران خود را
کہ محمد بن ہارون نامیدہ میشد بہ طبرستان فرستاد تا با محمد بن زید
کہ یراد داعی طبرستان بود بجنگد و اورا از پای در آورہ .
محمد بن ہارون با سپاہ خود از خراسان بہ سوی طبرستان
عزیمت کرد .

محمد بن زید با لشکر خود بدفاع برخاست بر دروازه‌ی گرگان
 میان ایندونیرو جنگ در گرفت .

محمد بن زید در این جنگ بعاك و خون غلطید.
 هنوز رمقی بتن داشت که او را از میدان جنگ بگریگان بردند و
 در آنجا رخت از اینجهان بر بست .

پسرش زید بن محمد بدست نیروی محمد بن هارون اسیر شد .
 محمد بن هارون شخصایر جتازه‌ی محمد بن زید نماز خواند و خود
 دفنش کرد «۱»

اینواقعه درماه رمضان ساله دو بیست وهشتاد ونه اتفاق افتاده (۲)
 پسرش زید پس از این ماجرا به نخراسان رخت کشید و هم اکنون
 در آنجا قاضی داره «۳»

۱- مروج الذهب: جلد ۱ ص ۲۴۶. وقتی محمد بن هارون محمد بن زید
 به قتل رسانید .

۲- ابن اثیر در جلد ۷ / ص ۶۸۰ مینویسد محمد بن زید مردی قاضی و ادیب
 وشاعر و عارف وخوش برخورد بود . ابو عمر استرآبادی می گوید بمحمد بن
 زید گفتم که بنی عباس هر کدام برای خود لقبی انتخاب کرده اند . آیا بهمان
 لقب صدایشان کنیم یا اسمشان را بزبان بیاوریم . در جوابم گفت بآن نامها
 که خودشان دوست میدارند آنان را بنامید .

۳- زید بن محمد بروایت طبری با اسماعیل بن احمد در نخراسان صبرده
 شد و اسماعیل را با احترام در بخارا سکونت داد .

حسن بن یوسف

در ضمن فتنه‌های اسماعیل بن یوسف برادرش حسن به قتل رسید.
 مادر حسن ام‌سلسه دختر محمد بن عبدالله سنی بود.
 حسن در آن هنگام که برادرش اسماعیل با مردم مکه می‌جنگید
 هدف تیری قرار گرفت و بخاک و خون غلطید.

جعفر بن عیسی

در همین واقعه جعفر بن عیسی که از نسل عبدالله بن جعفر بن
 ابیطالب است نیز کشته شد مادر این جعفر کنیزی گمنام بود.

احمد بن عبدالله

عبدالرحمن که نماینده ابوالساح در مکه بود ابن احمد بن
 عبدالله حسنی را به قتل رسانید.

۱- حسن بن یوسف حسنی و جعفر بن عیسی جعفری و احمد بن عبدالله

حسنی از شخصیت‌های علوی بوده‌اند که در عهد عبدالله معتز به قتل رسیده‌اند
 ولی در نتیجه‌ی يك اشتباه فنی نامشان در اینجا ذکر شده است.

محمد بن عبدالله

محمد بن عبدالله بن محمد بن قاسم بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن

عباس بن علی علیه السلام .

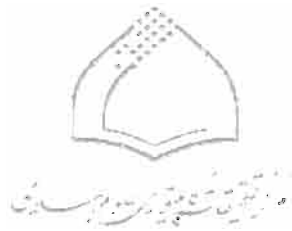
در خلافت معتضد بوسیله ی عمال علی بن محمد و الی بصره دستگیر

و محبوس شد .

وی در زندان بصره زندگی را بدو گذت .

این محمد بن عبدالله نیز از نسل ابوالفضل العباس بن علی علیهما

السلام است .



عهد مکتفی

آنانکه در ایدوره بقتل رسیده اند .

محمد بن علی

محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن الحسین بن

علی بن الحسین علیهما السلام .

علی بن محمد

وعلی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن

علی علیه السلام .

ایندو شخصیت علوی با قرمطی که به «صاحب خال» معروف بود

بقتل رسیده اند .

بی آنکه در صف هراخواهان یا پیروان قرامطه قرار داشته باشند.

ایندو مرد علوی را بتهمت زده بودند که با قرامطه همکاری

دارند .

وبعینای همین تهمت دست و پایشان را بریدند و گردنشان را
با شمشیر زدند.

زید بن الحسین

زند بن حسین بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
السلام.

چنانکه می گویند:

فرامطه او را در راه مکه بقتل رسانیده اند.

•*•

ابوالفرج اصفهانی «نویسنده‌ی کتاب» هم میگوید که حکیم بن
یحیی حدیث کرده است.

— حسین بن حسین بن زید «یعنی پدر زید بن حسین» شیخ
طایفه‌ی بنی‌هاشم بود. از اکتاف جهان بسوی وی اموال و هدایا
می‌رسید.

حکیم بن یحیی بمن گفت:

— روزی در محفل رو با جد تو ابوالحسن محمد بن احمد اصفهانی نشسته
بودیم. گروهی از آل ابوطالب هم همنشین ما بودند.

حسین بن حسین بن زید بن علی و محمد بن علی بن حمزه علوی
عباسی و ابوهاشم داود بن قاسم جعفری هم حضور داشتند.

جد تو ابوالحسن محمد اصفهانی بحسین بن حسین گفت:

یا اباعبدالله تو متشخص ترین فرزندان رسول الله هستی و ایوب -
 هاشم متشخص ترین فرزندان جعفر . . و شما دو شیخ محترم از آل
 رسول الله هستید .

و بعد در حقشان دعا کرد .

محمد بن علی بن حمزه به سخن درآمد و با لحن غرض آلودی
 گفت :

یا ابالحسن ، این تشخص بیجه کارشان میخورد اگر این دو
 تن شیخ هاشمی تشخص خود را در این روزگار ب مردم زمانه عرضه کنند
 در برابرش يك پرسیزی هم دریافت نخواهند داشت .
 این چه کلائیست که در بازار عصر بيك شاخه ی سبزی هم فروخته
 نخواهد شد .

حسین بن حسین از این سخن خشم گرفت و گفت :

به من چنین هی گوئی ، بخدا دوتنت نمیدارم نسب من بفاصله ی
 يك پدر از رسول اکرم دور باشد و در عوض ملك و مال دنیا را سراسر
 بمن عطا کنند .

حکیم بن یحیی گفت :

این حسین بن حسین پسری داشت که زید نامیده میشد و زید
 در راه مکه به قتل رسید .

زید بن حسین از جوان مردان بنی هاشم بود .

چه از لحاظ سخاوت ، چه از لحاظ ظرافت و لطیف ، چه از لحاظ زیبایی چهره و جمال صورت

وی با فرزندان جعفر متوکل عشرت و آمیزش داشت .
گاهی که بیدار آنان میرفتند در قصرشان تجمعات زندگي بسیار میدید . فرش های زیبا ، ظرف های گرانبها ، تخت ها و مسندها و تشریفات دیگر .
پدرش میگفت:

– وقتی بنی اعمام من از بنی عباس به بازدیدم می آیند بآید با همین تشریفات از آنان پذیرائی کنم .
پدرش هم بهوای دل او هر چه داشت خرج میکرد تا شخصیت او در چشم آل متوکل خفیف نشود .

گاهی که تهی دست بود و از عهده ی دلخواه پسرش بر نمی آمد زید خشم میگرفت و با خشم حضور پدر را ترك میگفت و قسم میخورد که بر ضد خلیفه نهضت خواهد کرد و بدین وسیله ثروت مطلوب خود را بدست خواهد آورد .

حسین بن حسین که پسرش را در حین اندیشه ی خطرناك می دید بسوی او میدوید و گریه میکرد و قسمش میداد .

حسین بن حسین از ترس اینکه پسرش راه خلاف پیش گیرد نزد مادر او میرفت .

مادرش کنیز بود.

بمادرش می گفت پسر تو زید از من چنین و چنان خواسته و من نتوانسته ام خواسته هایش را تأمین کنم . او قسم خورده که اگر پولش ندهم برضد دولت خروج کند . تواز زر و زیور هر چه داری در اختیار او بگذار تا مهمانی خود را بر گذار کند .

همسر حسین بن حسین میگفت :

— اینطور نیست . او ترا میترساند ، او چنین تصمیم ندارد . فقط

تهدیدت میکند .

میگویی نه؟ یکبار اعتنائش نکن . آزادش بگذار ببین چه از

دستش برمی آید .

حسین بن حسین در جواب زنش گفت :

— تو اشتباه میکنی ، خلاف گمان تو من میدانم پسرم از عهده ای

آنچه میگوید بر خواهد آمد .

شنشنه اعر فها من احزم

این خصلتی است که میراث خون اوست .

بدین ترتیب هر چه زید میخواست باو میدادند .

محمد بن حمزه

محمد بن حمزة بن عبیدالله بن عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس

ابن علی علیهما السلام

«از نسل ابوالفضل العباس علیه السلام»

محمد بن طغج او را در باغی که از آن خودش بود بقتل رسانید.

•*•

احمد بن محمد مسیب می گوید :

— محمد بن حمزه از اعیان رجال آل هاشم بود .

در زمان او محمد طغج حکومت می کرد اما او هرگز این مرد را «امیر» نمی نامید و همیشه از وی بد میگفت و مردم را بر برد او تحریک می کرد .

«این طغج» غلامی از بزدگان قزو میه را که بمردی دوره گرد تعلق داشت تطمیع کرد و او را در خانه ی خود نگاه داشت و بعد به صاحبش که مردی پریشان روزگار زیست بود گفت :

— غلام تو در خانه ی محمد بن حمزه زندگی میکند و از قید بردگی تو خود را آزاد میداند.

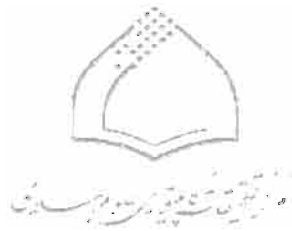
آندوره گرد در جاله باغی محمد بن طغج گروهی از اربابش و ارادل را که با خودش همکار بوده اند بسوی خود خواند و باهم در باغ وسیع محمد بن طغج کمین گرفتند و او را که برای گردش بیاغ آمده بود ناگهان هدف حمله فرار دادند.

این ارادل مرشد بن حمزه را با کاره قطعه قطعه کردند .

تمام روز را محمد در گوشه ی آن باغ به خاک و خون خفته بود.

دوره گردان پست فطرف هم از ترس اینکه محمد بن حمزه بهبودی
یابد و دمار از روزگارشان بر آورد تمام آن روز برپیکری جانش
شمشیر زدند.

می آمدند و میرفتند و ضربه بر روی فرود می آوردند .
بدین ترتیب محمد بن حمزه علوی از جهان رخت پرست .



عهد مقتدر

آنانکه در این دوره بقتل رسیده‌اند.

عباس بن اسحاق

عباس بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیها السلام.

همان کس است که او را «مهلوس» هم مینامیدند.

وی را ارمنی‌ها در شهری از شهرهای ارمنستان که «دیل» نامیده

میشد بقتل رسانیدند حسین بن محمد قنبر بلی برای من این سرگذشت را

روایت کرد. (۱)

محسن بن جعفر

محسن بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا صلوات الله

علیهم بدست اعراب بدوی در بیان بقتل رسید.

۱- ارمنستان بنام ارمنیه در حکومت معاویه بن ابی سفیان و خلافت عثمان

ابن عفان با دست حبیب بن مبله فوری گشوده شد.

سرش را ببغداد آورده بودند.

قاتلش که يك عرب بیابانی بود ادعا میکرد که چون محسن بن جعفر دعوی خلافت داشت و میخواست بوسیله عرب‌های چادر نشین بر ضد حکومت رقت نهضت کند او را بقتل رسانیدم.

يك علوی گمنام

ابوالحسن علی بن ابراهیم علوی در وسط مسجد جامع کوفه . آنجا که امیرالمومنین علی بن ابیطالب برای قضاوت جلوس میفرمود مسجدی بنیان کرد .

آل عباس که همیشه نسبت به علویون کینه و عناد داشتند از این بنیان خوششان نیامد .

باعبار قدرتی که داشتند آن مسجد را ویران کردند بعلاوه با گروهی از اراذل و اوباش بسمت مزار مقدس امیرالمومنین حمله بردند بردیوار حرم کلنک گذاشتند تا قبر مقدس علی را نیز ویران کنند علویون دیگر طاقت نیاوردند ، بدفاع برخاستند . جنگ میان آل عباس و آل علی در گرفت .

چند تن از بنی عباس کشته شدند و مردی نیز از آل ابیطالب بقتل رسید که گمنام است .

ورقاء بن محمد بن ورقا جماعتی از آل ابیطالب را با زنان و فرزندان - شان دست بسته ببغداد برد تا بکیفر این اقدام حسبشان کند اما نتوانست زیرا در این هنگام ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات بوزارت رسید و

علویون را از چنگ بنی عباس رها کرد و با احترام بسوی خانه‌هایشان باز گردانید. (۱)

طاهر بن یحیی

بما نوشته‌اند که متصدی مالیات در مدینه طاهر بن یحیی بن حسن ابن جعفر بن عبیدالله بن حسین بن علی بن زید بن علی علیه السلام را مسموم ساخت .

محرمانه بوی زهر خورانید و به قتلش رسانید.

طاهر بن یحیی مردی بزرگ منش و فاضل و دانشمند بود.

از پدرش و علمای دیگری که روایت حدیث می‌کردند حدیث

روایت می‌کرد .

اصحاب ما از احادیث او روایاتی دارند .

یک طباطبائی

فرمطی معروف به «ابن النجاشی» وقتی بکوفه آمد مردی علوی

۱- ابوالحسن علی بن محمد بن موسی بن حسن بن المرث و وزیر مقتدر عباسی بود . وی سه بار به مقام وزارت رسید . بار اول در هشتم ربیع الاول سال ۲۹۶ و بعد در چهارم ذی‌العجه سال ۲۹۹ با مرخلیفه از مقام وزارت به زندان رفت اما در هشتم ذی‌العجه سال ۳۰۴ بار دوم وزیر شد . بازم در ۲۲ جمادی الاولی ۳۰۶ بزندان رفت .

برای سومین بار در هفتم ربیع‌الآخر سال ۳۱۱ مقام وزارت را بدست آورد ولی دوران وزارتش دربار سوم پیش از یک سال دوام نگرفت . زیرا در سال ۳۱۲ از وزارت معزول و مقتول شده .

ابن مرد ، علویون را دوست میداشت .

را از خانواده‌ی طباطبایا بقتل رسانید.

برای ما مقدور نبود که از نسب این علوی طباطبائی آگاه شویم.

گروهی دیگر

در اراضی یمامه گروهی از علویان که به «بنو الاخیضیر» شهرت

دارند کشته شدند .

ما از انساب مقتولین یمامه اطلاعی در دست نداریم .

«بنو الاخیضیر» با کشتارهایی که در یمامه دارند هم‌پدا بر آن منطقه

استیلا یافتند .

مقامشان در آنجا شامخ و عظیم شد تا آنجا که قرانطه‌ی پیروز

توانستند به حوزه‌ی فرمانفرمایی بنو الاخیضیر در یمامه رخنه کنند .



عهد های دیگر

محمد بن علی بن حمزه (راوی معروف) در روایت خود چندتن از آل ابیطالب را نام برد که در حوادث مختلف زندگی بقتل رسیده‌اند و حکومت های وقت بخونشان آلوده نبوده‌اند.

بعلاوه تاریخ مشخص و معلومی هم برای زندگانی و وفاتشان بدست نیآورده تا بدانیم اینقوم در چه عهد و عهد کدام خلیفه زندگی را بدروه گفته‌اند.

من اکنون بروایت محمد بن علی بن حمزه از آنان یاد میکنم و صحت و سقم این حکایات را بعهده‌ی راوی می‌گذارم اگر در بیان این سرگذشت‌ها لغزش یا خطائی پدیدار است نمت من از آن برائت دارد. اکنون بنقل روایات محمد بن علی بن حمزه می‌پردازیم.

حسن بن محمد

حسن محمد بن عبدالله الاشر محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن

علیه السلام.

در راه عسکه به قتل رسید.

ویرا طایفه‌ای از بنی طی که «بنو بنهان» نامیده میشدند
کشته‌اند.

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن
علیه السلام.

سیاهان «جار» به کشتن اومتهم «ستید»

علی بن علی

علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن زید بن حسن بن قاسم بن حسن بن
زید بن حسن علیه السلام که از سادات حسینی است.

او را قومی از طایفه‌ی بنی مالک که به بنی جهبینه شهرت دارند
در میان اراضی «اغیفر» و «ذی المره» به خاک و خون کشیدند.

قاسم بن زید

قاسم بن زید بن حسن بن عیسی بن علی بن حسن بن علی که مادرش
دختر قاسم بن عقیل بن عبدالله بن محمد بن عقیل بود.

۱ - «جار» نام دهکده‌ایست در ساحل بحر احمر که به مدینه
نزدیک است

سواحل شرقی دریای سرخ آن قسمت که در جهت شهر مدینه است به سواحل
مدینه معروف است.

به‌مشارن الانوار. جلد اول صفحه ۱۶۹ رجوع شود

در موضعی موسوم به «معبال» میان «وادی» و «نئی المروه» بدست
جماعتی از قبیله‌ی طی کشته شد.

محمد بن عبدالله

محمد بن عبدالله حسن بن علی بن جعفر بن محمد صلوات الله علیها.
او هم با دست بنی طی در موضعی که «رویات» نامیده می‌شود هدف
تیر قرار گرفت و با همان ضرب به جان سپرد.

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن
علیه السلام.

که مادرش فاطمه دختر محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن
حسن بن حسن علیه السلام بود.

یعنی از پدر و مادر نسبت به امام حسن بن علی می‌سازید.
بدست غلامانش در «فرع مسور» کشته شد.

علی بن موسی

علی بن موسی بن علی بن محمد بن عون بن محمد بن علی علیه السلام
معروف به «محمد حنفیه»

که مادرش زینب دختر حسین بن حسن اقطس بود.

در یکی از دهکده‌های اطراف مدینه بدست قاتل گمنامی به

قتل رسید.

قاسم بن یعقوب

قاسم بن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام قاتل اوزیاد بن سوار بود. گفته میشود که قبیله‌ی ینوسلیم او را به قتل رسانیده‌اند. به قتل او بنو شیبان هم متهم هستند. می‌گویند که شیبانی‌ها این قاسم بن یعقوب را در موضعی معروف به «عرق الظبیه» کشته‌اند.

جعفر بن صالح

جعفر بن صالح بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام. مادرش زنی از زنی مخزوم بود. سیاهان در عهد حکومت اسماعیل بن یوسف خویش را بر خاک ریخته‌اند.

عبدالرحمن بن محمد

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن عیسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام. مادرش زنی از فرزندان طلحه بن عبدالله تیمی بود. سلیمان پسر سلمی به خونش متهم است.

احمد بن قاسم

احمد بن قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن العسین

علیها السلام.

او به سمت «نسا» و «ابیور» میرفت.

مردم آن شهرها ویرا بسوی خود خوانده بودند.

او بنام امامت و پیشوائی راه خراسان به پیش داشت.

سه منزل دور از ری گروهی از گدایان به وی حمله آوردند و خونش

پرخاک و ریختند

حسین بن علی

حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن علیها السلام.

در تفلیس که از شهرهای ارمنیه است بدست قومی معروف به

صفار کشته شد «۱»

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن حسن بن حسن

علیه السلام

بدست ارمنیها در «شمشاط» به قتل رسید «۲»

۱- تفلیس را که شهر معروفی از شهرهای قفقاز است به ارمنستان نسبت

داد و البته اشتباه کرده است

۲- شمشاط . یا سدباط شهری بود که به روایت معجم البلان بر سواحل

فرات بنیان داشت.

گفته میشود که شهری دنگری بنام سدباط هم در سواحل شمالی فرات که

به اراضی سوریه تعلق دارد وجود داشت.

بقیه در صفحه بعد

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن بن حسن
علیه السلام .

مادرش زنی از طایفه‌ی انصار بود.

در راه با گروهی از خوارج برخورد کرد.

این دسته از خوارج به «قعدہ» شهرت داشتند یعنی اهل جنگ و
انقلاب نبودند.

محمد بن جعفر بدست این قوم کشته شد

قاسم بن احمد

قاسم بن احمد بن عبدالله بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر طیار
علیه السلام مادرش زنی از نسل زبیر بن عوام بود .

در کشور حبشه در محلی بنام «بجه» بقتل رسید.

قاتلش معلوم نیست

جعفر بن حسین

جعفر بن حسین بن حسن اقطس بن علی بن الحسین علیهما السلام .

اما این شمشاط که ابوالفراج اصفهانی از «حمزه» نقل می کند از
شهرهای قفقاز است.

با اینکه از شهرهای قفقاز بوده و اکنون چنین شهری در جغرافیای
قفقاز وجود ندارد.

حسین بن حمین

حسین بن حسین بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن

علیه السلام

هنگامی این دوسید علوی از لشکر عبدالله بن عبدالحمید عمری

بازمی گشتند. به قتل رسیدند.

عبدالله بن عبدالحمید نواحی «بحه» را در حبشه قتل کرده بود.

این دومی در دست حبشی ها مقتول شدند.

احمد بن حسن

احمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عمر بن علی

علیه السلام و . .

زید بن عیسی

زید بن عیسی بن عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمد بن عقیل.

این دو تن همراه سنیاء عبدالله عمری در افریقا با پادشاه سودان

می جنگیدند.

و در همان جنگ ها کشته شدند.

علی بن محمد

علی بن محمد بن عبدالله بن علی بن محمد بن حمزه بن اسحاق بن علی

عبدالله بن جعفر طیار

مردی از قبیله ی قیس بن ثعلبه در محلی که «معدن الخله» نامید، میشد

بخاک و خون غلطاید

جعفر بن اسحاق

جعفر بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن
علی علیه السلام. معروف به «ابن الحنفیه»

همان عبدالله بن عبدالحمید عمری که در افریقا می جنگید وقتی بر
اراضی «بجه» غلبه کرد گردن این علوی را با شمشیر زد.

محمد بن علی

محمد بن اسحاق بن جعفر بن قاسم بن اسحاق جعفری.
از نسل جعفر طیار.

بدست عبدالله بن عبدالحمید عمری در جنگی که با ابراهیم بن
محمد علوی داشت کشته شد زیرا محمد بن علی جعفری از همدستان پسر
عمش ابراهیم بن محمد بود.

احمد بعلنی

احمد بن علی بن محمد بن عون بن محمد بن علی علیه السلام.

برادرش عیسی علی ویرا در «دینبع» به قتل رسانید.

داود بن محمد

داود بن محمد بن عبدالله بن داود بن عبدالله بن عباس بن

علی علیه السلام

با دستادریس بن موسی بن عبدالله حسنی درینبع کشته شد.

«این داود از نسل ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام بود»

ایوب بن قاسم

ایوب بن قاسم بن حسن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام در سودان دافریقاه کشته شد.

جعفر بن علی

جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین علیه السلام.

در جنگی میان محمد بن زید و مردم نیشابور در گرفته بود بر دروازه نیشابور کشته شد.

حسین بن احمد کوکبی

این کوکبی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط بن عبدالله بن علی بن الحسین علیه السلام است.

مادرش دختر جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن محمد ملوات الله علیه است.

کوکبی بدست حسن بن زید معروف به داعی کبیر و صاحب طبرستان که پسر عمش بود به قتل رسید.

زیر ابهت حسن بن زید گزارش داده بودند که حسین بن احمد کوکبی با او سرخلاف و نزاع دارد.

عبیدالله بن حسن

عبیدالله بن حسن بن جعفر بن عبیدالله بن حسین علی بن حسین علیه السلام.

حسن بن زید اورا با حسین بن احمد کو کبی بحضور خود طلبید
و زبان به خشونت گشود.

این دو علوی نیز در جواب حسن بن زید از سخن باز نماندند. هر چه او
گفت بدو باز گردانیدند.

حسن بن زید خشمناک شد و دستور داد این دو علوی را بدو بیاورند و
شکمشان زیر پای چالدها لگد مال کنند.

و بعد فرمان داد که پیکر قیمه جانیشان را در بر که به آب
بیتدازند.

حسین بن احمد کو کبی و عبیدالله بن حسن در آن بر که غرق شدند
و جان سپردند.

معهدا حسن بن زید دست از جسم بیجانیشان برنداشت.

امر کرد که این دو جنازه را در سرداب بیتدازند

جنازه‌ی این دو علوی متول در آن سرداب ماند تا وقتی که یعقوب بن

لیث صفاری بر حسن بن زید غلبه کرد و جنازه‌ها را از سرداب بدر آورد و
دفنشان کرد.

سعید بن محمد انصاری آن چنانکه احمد بن سعید از یحیی بن حسن

روایت می کند این شعرها را در رثای عبیدالله بن حسن سرود

یا کیف انسیت قتلی قد مضوا سلفا

و صاحبی امل قد ذقت سلوانا

صلی علیهم ملیک الناس ما طلعت

شمس و ما حرکت قمریه بانا

چگونه آن کشتگان را فراموش می کنم.

آرزوئی دارم که مایه‌ی تسلیم من است

بر آنان پروردگار رحمت فرستد

چندانکه خورشیدمیدرخشد و قمری‌ها زپال‌های تازه رادزیر

پای خود می‌جنبانند

هم او گفته

یا قتیلا . یا سلما لغشوم

لو سیف تلقاه کان قتیلا

عق آباءه و قریبائه منه

و عصی الله ربه والرسولا

ای کشته‌ای که بدست ظالمی تسلیم شده‌ای

اینگز ترا با شمشیر می‌کشند

قاتل تو عاق پدران و خویشاوند خویش است

قاتل تو در قتل تو خدا و رسول خدرا را عصیان کرده است.

حسن بن محمد عقیقی

عقیقی. حسن بن محمد بن جعفر بن عبداللہ بن حسین بن علی حسین

علیها السلام است

مادرش ام عبدالله نامیده می‌شد که دختر عبدالله بن الحسین و از سنبل

امام سجاد علیه السلام بود .

اوپس خاله‌ی حسن بن زید صاحب طبرستان و فرماندار شهرستان ساری بود .

در آن هنگام حسن بن زید بر طبرستان و گرگان حکومت مستبدانه‌ای داشت «۱۶»

عقیقی شنید که حسن بن زید به جنگ با خجستانی گرفتار و کشته شد بهین جهت به فکر سلطنت افتاد و مردم را بسوی خود رعوت کرد!

اما این خبر تکذیب شد زیرا حسن بن زید از دست خجستانی به آمل گریخته بود .

عقیقی از ترس پسر خاله‌ی خود به اگرگان گریخت و دست اتحاد به خجستانی داد .

میان حسن بن زید از طبرستان و عقیقی از گرگان جنگی در گرفت .

۱- طبری در ضمن حوادث سال ۲۶۶ می‌نویسد .

در همین سال خجستانی حسن بن زید فریب داد و در گرگان بروی حمله آورد اما حسن از دستش گریخت و به آمل رفت خجستانی بر گرگان غالب شد و باره‌ای از اراضی طبرستان را نیز تحت تصرف خود در آورد . این واقعه در ماه جمادی الاخر و رجب سال ۲۶۶ اتفاق افتاد .

در این جنگ عقیقی شکست خورد و دوباره به کرگان گریخت
 حسن بن زید در ادرخود محمد بن زید را بسوی پسر خاله فرستاد و او را
 امان داد و بعد دستور داد گردنش را با شمشیر زدند

حسن بن عیسی

حسن بن عیسی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین

علیها السلام

در کرگان بدست خجستانی کشته شد.

محمد بن حمزه

حسن بن زید صاحب طبرستان این محمد بن حمزه را مسموم کرد.

محمد بن حمزه بن یحیی بن حسین بن زید از سادات بنی الحسین و نسبت

به علی بن الحسین علیها السلام میرساند.

پسر داود

ادریس بن موسی پسر یگمتم از پسران داود بن ابراهیم بن

حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام را به قتل رسانید.

ادریس بن علی

ادریس بن علی بن حسن بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن

حسن بن زید بن حسن علیه السلام بدست زنی که برده‌ی مزدی عمری بود

در مدینه کشته شد.

سلیمان بن علی

محمد بن علی بن قاسم بن محمد بن یوسف حسنی برادر خود سلیمان بن

علی را در طبرستان به قتل رسانید. جنازه اش در طبرستان دفن شد.

احمد بن عیسی

گفته میشود که او بدست حسن بن ابی طاهر کشته شده است.

احمد بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام

در جنگی که میان علویون و جعفریون در گرفت به قتل رسید

در حادثه ای که میان فرزندان جعفر طیار و امیرالمومنین علی

علیه السلام پدید آمد تعداد بی شماری از آل ابوطالب به قتل رسیدند

و ما اکنون نام جمعی از آنان را که توانسته ایم بشناسیم در اینجا

یاد می کنیم.



داود بن احمد بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع)

جعفریون او را در «مضیق» طی جنگی که با علویون داشته اند

کشته اند.

علی و احمد پسران ادریس بن محمد جعفری

•*•

احمد و صالح پسران محمد بن جعفر بن ابراهیم

محمد و عبدالله فرزندان داود بن موسی بن عبدالله بن حسن

~~*

محمد بن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام

~~*

علی بن محمد حسینی وصال بن موسی بن عبدالله بن موسی.
در آن جنگ که میان ادریس بن عبدالله بن موسی و داود بن موسی
الحسفی در گرفته کشته شده است.

~~*

ابراهیم بن عبدالله بن داود بن محمد بن جعفر بن ابراهیم .

~~*

پسر گمنام از داود بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن
عبدالله بن جعفر



محمد بن حسن بن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام که
هشت نفر از آل عبدالله بن جعفر را در محلی پیدا کرد و هر هشت نفر را به
قتل رسانید.

~~*

حسن بن حسین بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن حسین
علیه السلام که همین ایام در مدینه به قتل رسید ۱۶۴

۱- تاریخ طبری. جلد ۱۱ ص ۲۵۷ ضمن حوادث سال ۲۶۶ مینویسد: و در
بقیه در صفحه بعد

فرزندان محمد بن یوسف ابوالقاسم احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام و پسرش محمد و ابراهیم بن محمد بن هارون ابن محمد بن قاسم بن حسن بن زید را به قتل رسانیدند

گروهی از بنی جعفر در راه بمن محمد بن علی بن جعفر الصادق

این سال میان جعفریون و علویون در مدینه فتنه ای در گرفت. علتش این بود که در این سال فرماندار مدینه و وادی القری اسحاق بن محمد بن یوسف جعفری «از نسل عبدالله بن جعفر طیار» بود.

وی از طرف خود در وادی القری نایب شده ای گفته است. مردم وادی القری نایبدهی او را به قتل رسانیدند و دو برادر اسحاق هم در این هرج و مرج کشته شدند.

اسحاق شخصاً به وادی القری رفت تا این اختلافات را حل کند اما مریض شد و در همانجا بدرود زندگی گفت.

بجای اسحاق امور مدینه بدست موسی بن محمد افتاد «برادر اسحاق» اما حسن بن موسی بن جعفر بر ضدش قیام کرد اما او باهتتصدسکه طلا حسن را از میدان بدر کرد.

پس از حسن ابوالقاسم احمد بن محمد حنفی بر عم صاحب طبرستان سر بلند کرد و موسی بن محمد را به قتل رسانید. و بر مدینه غلبه کرد. اوضاع اقتصادی مدینه دو آن وقت آشفته بود اما احمد بن محمد این آشفستگی را بر طرف ساخت. وی تا دوران ابن الساج والی مدینه بود

علیه السلام را بچنگ آوردند و سر از بدنش جدا کردند

احمد بن علی بن عبدالله بن موسی بن حسن بن علی بن جعفر علیه السلام

•*•

محمد بن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام

•*•

صالح برادر ارطغرل بن موسی بن عبدالله حسنی محمد بن یحیی بن عبدالله

ابن موسی بن عبدالله بن حسن را به قتل رسانید.

•*•

محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم الحسینی

•*•

و هم پدر این فتنه .

احمد بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن حسنی و محمد بن

احمد بن علی حسنی به قتل رسیدند.

•*•

وحسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی حسنی معروف به *ابن

ابی زواج

و علی بن محمد بن عبدالله «فافا» حعفری معروف به ابی شرواط

احمد بن علی بن اسحاق جعفری

~~*

مطرف بن داود بن محمد بن جعفر بن ابراهیم جعفری

~~*

اصحاب ابوالساح در سالی که برای مناسک حج به مدینه رفته بود
صالح بن محمد بن جعفر بن ابراهیم .
و عباس بن محمد پسر عم او را بقتل رسانیدند و سرهایشان را بکوفه
فرستادند .

~~*

حسین بن یوسف برادر اسماعیل بن یوسف هم در مکه طی هرج
و مرجی که میان مردم آن شهر پیدا آمد، بود کشته شد.

~~*

جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم جعفری

~~*

سیان عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن حسنی رادر
«مین ایام کشته اند .

~~*

موسی بن محمد بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم جعفری والی

مدینه شد.

محمد بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید حسنی که پسر عم حسن بن زید داعی طبرستان بود برضد او قیام کرد و او از سریر حکومت بضاک و خون انداخت .

وی مردم را بسوی پسر عم خود حسن «داعی طبرستان» دعوت می کرد .

او تنها بقتل موسی بن محمد جعفری قناعت نکرد بلکه پسرش عیسی را نیز بادم شمشیر بپدر رسانید.

حسین بن محمد بن یوسف، برادر موسی بن محمد جعفری که بدست مردم دادا القری کشته شد .

طرفداران اسماعیل بن یوسف جعفر بن محمد بن جعفر بن ابراهیم جعفری را بقتل رسانیدند .

قاسم بن زید بن حسین حسینی که در «ذی المروره» با دست مردم بنی طی کشته شد .

عبدالرحمن بن محمد بن عیسی بن جعفر بن ابراهیم

بنو سلیم اورا در «غایه» درخانه‌ی خود بقتل رسانیدند •

•*•

ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی «نویسنده‌ی این کتاب» میگوید:
سرگذشت آل ابوطالب از عهد رسول اکرم تا امروز که ماه جمادی
الاولی سال سیصد و سیزده هجری است در این صفحه بیان میرسد •

من سرگذشت این قوم شریف و عالی‌مقام را تا امروز که از
نگارش کتابم فراغت یابم بدین ترتیب جمع کرده‌ام •

البته اطلاع دارم که در نواحی یمن و طبرستان گروهی از طالبیون
بسر میر تدویر آن سامان غلبه کردند و حکومت میرانند اما از حوادث
زندگی آنان خبری نداریم زیرا روابطی در میان ما نیست تا اخبار آن
مناطق را با اطلاع ما برسانند

آنچه مسلم است اینست که اوضاع آنجا هم از جنگ و قتل و قهر
و غلبه و شکست بی‌نصیب نیست منتها دست ما از اخبار آن حدود کوتاه
است •

❦❦❦

و باید دانست که روش ما در این کتاب ذکر نام آن دسته از آل
ابیطالب است که بر ضد حکومت‌های جائری وقت قیام کرده باشند و در
این راه جان بسپارد •

و گرنه آنان که در حوادث دیگری از جهان گذشته‌اند نامشان

فراموش شده و پادشاهان از ضمیرها محروم خواهند بود.

ما از درگاه خدا عصمت و توفیق طاعت و پاداش عمل مستلک

می‌دارم.

هو حسینا ونعم الوکیل

پایان جلد سوم



کتابخانه دیجیتال آیت الله العظمی